ایرانی ترین دانشمند آن سوی مرز

مولانا، حمید

طالب زاده، نادر

باهنر، ناصر

جلالی،

نصیری، مهدی

حافظه نیرومندش بیشترین جزئیات یک زندگی 66 ساله و پرفراز و فرود را به دقت ثبت و ضبط کرده است.زندگی در غرب،تحقیق و تدریس و ترجمه آثار پرشمارش به زبانهای اروپایی،چهره او را در جهان علم و ارتباطات پرآوازه نموده است؛گرچه در میهن خویش، هنوز هم ناشناخته‏ای مشهور است که بیشترین آثار علمی‏اش به‏ زبان فارسی ترجمه نشده است!

به غایت پر حوصله،دقیق،منظم و منطقی است.با آن که بیش از چهار دهه در غرب زیسته است،اما هنوز هم ایرانی‏ترین انسانی‏ است که در آنسوی مرزها،آرمانها و اصول را پاس می‏دارد.

پروفسور سید حمید مولانا مفهوم کار گروهی و نظم در عمل را از آغاز دوره جوانی به خوبی دریافته و به کار بسته است.حجم بسیار آثار مشترک‏اش با تنی چند از اندیشمندان معروف غربی چون: پروفسور هربرت شیلر،پروفسور جرج گربنر و دیگران،گواه این گفته‏ است.

فکر گفتگو با پروفسور مولانا از اواسط سال گذشته در ذهنمان‏ جوشیده و پس از آن،تدارک و تکاپو برای صحبت‏های مقدماتی و قول و قرارهای مکتوب و غیر مکتوب آغاز شد.

در سفری که پروفسور مولانا در دی ماه سال گذشته به ایران‏ داشت.نخستین نشست را با ایشان برگزار کردیم و گفتگوهایمان از بعد از ظهر تا شب ادامه یافت.احساس کردیم ناگفته‏های بسیاری‏ باقی مانده است.به همین دلیل،قرار نشستی دیگر را گذاشتیم.

دومین گفتگو با پروفسور مولانا در اسفند ماه انجام گرفت.این بار دشواری یافتن و هماهنگ کردن زمان گفتگو با یاران و همفکران و شاگردان ایشان نیز در میان بود.

نشست دوم نیز شش ساعت زمان گرفت،اما هنوز پاسخ سؤالات‏ بسیارمان را نگرفته بودیم.در بازگشت دکتر مولانا از قم،سه ساعت‏ دیگر به گفتگوهایمان افزوده شد و در نهایت،بقیه سؤالاتمان را از طریق دورنگار به آمریکا فرستادیم و از ایشان پاسخ گرفتیم.

پروفسور مولانا با تواضعی قابل تقدیر،زحمات بسیار خود را در تدارک این گفتگوها نادیده می‏گیرد و می‏گوید:کاری که شما در معرفی چهره‏ها می‏کنید،به اندازه کارگردانی یک فیلم زحمت‏ دارد.

گرچه هنوز هم احساس می‏کنیم سؤالات ما همه جنبه‏های علمی، تخصصی پروفسور مولانا را در بر نگرفته است؛اما شتاب زمان و صفحات اندک کیهان فرهنگی،محدودیت‏های مضاعفی را پیش‏ رویمان می‏گذارند.چنین است که با تشکر از زحمات بسیار پروفسور مولانا،متن گفتگو با وی و تنی چند از یاران و شاگردان ایشان را از نظر خوانندگان گرامی می‏گذرانیم. پروفسور حمید مولانا در سال 1315 در یک خانواده روحانی در تبریز تولد یافت.تحصیلات‏ ابتدایی را در دبستان«سعدی»تبریز و دبستان‏های«رضوی»و«جعفری»که هر دو از مدارس‏ جامعه تعلیمات اسلامی بودند تمام کرد و دورهء متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان برد.

وی در سال 1334 هنگامی که دانشجوی اقتصاد دانشگاه تهران بود،از سوی مؤسسه کیهان‏ دعوت به کار شد و به عنوان معاون سردبیر نشریه تازه تأسیس«کیهان فرهنگی»آغاز به کار کرد.

عمر کیهان فرهنگی چندان نپایید،و او یک سال بعد به کیهان روزانه منتقل شد.پروفسور مولانا در سال 1337 با دریافت بورس تحصیلی به آمریکا عزیمت کرد.در آنجا دورهء لیسانس را تکمیل کرده و دورهء فوق لیسانس را نیز در دانشگاه«نورث و سترن»در«آوانستون»شیکاگو در رشته روزنامه‏نگاری به پایان رسانید و در سال 1342 از همین دانشگاه موفق به اخذ درجه‏ دکتری در رشته ارتباطات و علوم سیاسی و بین المللی شد.

بدین ترتیب،وی اولین دکترای این رشته در ایران و نخستین دانشجوی خارجی در آمریکا بود که دوره دکتری این رشته را در آن کشور تمام کرده بود.

پروفسور مولانا پس از چند ماه تحقیق در کشورهای انگلیس،آلمان و فرانسه و مطالعه در دانشگاه‏ها و مؤسسات آن کشورها،به ایران‏ بازگشت و در مؤسسه کیهان مشغول به کار شد،اما با توجه به فضای خفقان آن سال‏ها،استادی دانشگاه‏های آمریکا را به سر دبیری‏ روزنامه کیهان ترجیح داد و چنین بود که وی مجددا به آمریکا بازگشت.در سال‏های 44 تا 47 پروفسور مولانا علاوه بر تدریس،در سمت‏ استاد برنامه ریز،مسئولیت مستقیم ایجاد چند دانشکده ارتباطات در آمریکا و چند کشور دیگر را به عهده گرفت.

وی در سال 47 رشته ارتباطات را در دانشگاه امریکن در شهر واشنگتن پایه گذاری کرد و خود به عنوان رئیس بخش برنامه‏های عالی‏ ارتباطات بین المللی،به تدریس پرداخت.

پروفسور مولانا از سال 73 تا 77 به ریاست انجمن بین المللی پژوهش در علوم ارتباطات و رسانه‏ها انتخاب شد.از وی بیش از بیست‏ کتاب پژوهشی و افزون بر دویست مقاله علمی در نشریات مختلف منتشر شده است.در فروردین سال جاری-1381-بزرگداشتی برای‏ تجلیل از خدمات پروفسور مولانا در شهر نیواورلئان در آمریکا تشکیل شد و در حضور بیش از دو هزار تن از دانشمندان جهان،از خدمات‏ علمی وی تقدیر به عمل آمد.در این کنفرانس سخنرانان به تفصیل به سخنرانی درباره آثار پروفسور مولانا و خدمات علمی وی پرداختند.

کیهان فرهنگی:خیر مقدم عرض می‏کنیم به‏ جناب دکتر مولانا و دوستان عزیز،آقای‏ نادر طالب زاده،آقای دکتر ناصر باهنر، آقای دکتر جلالی و آقای مهدی نصیری. برای شروع گفت و گو،بهتر است ابتدا هر یک از آقایان از نحوه آشنایی خودشان‏ با جناب پروفسور مولانا بحث را آغاز کنند.این که در کجا و چگونه با ایشان‏ آشنا شدند و چه جنبه‏هایی از شخصیت‏ و آثار ایشان برایشان جالب بوده است.

آقای طالب‏زاده لطفا جناب عالی شروع‏ بفرمایید.

طالب زاده:بله،اولین درسی که من در خارج‏ از ایران،در آمریکا از پروفسور مولانا گرفتم، همان چیزی است که امروز هم بعد از گذشت‏ بیست و چند سال،دارم روی آن کار می‏کنم.

در حقیقت،آن درس و آن کلاس مواد اولیه‏ای به‏ من داد که پس از انقلاب،هنوز هم پی‏گیر آن‏ هستم.و آن«ماهیت رسانه‏های آمریکا»است.

کیهان فرهنگی:ممکن است بعضی از خوانندگان‏ ما این سؤال را داشته باشند که آیا پروفسور مولانا همین حرف‏ها و مواضع‏ امروز را در آمریکا هم نسبت به‏ رسانه‏های آن کشور داشتند؟

طالب زاده:من آن زمان که در یکی از دانشگاه‏های آمریکا فوق لیسانس ام را می‏گذراندم، شنیدم که پروفسوری ایرانی در دانشگاه امریکن‏ ارتباطات درس می‏دهد،چیزی از ارتباطات‏ نمی‏دانستم و به همین دلیل علاقه داشتم که آن‏ پروفسور را ببینم و از درس‏هایش استفاده کنم.

جالب اینکه دکتر مولانا پیش از پیروزی انقلاب، مطالبشان را راجع به نقد ماهیت و عملکرد رسانه‏های آمریکا در دانشگاه‏های آن کشور مطرح‏ می‏کردند.یکی از بحث‏های ایشان که برای ما هم‏ بسیار جالب بود.این بود که رسانه‏ها در غرب‏ چگونه شما را گیج آگهی‏های تجارتی می‏کنند تا شما نتوانید مطلب را بخوانید یا این که خواننده یا ببیننده رسانه‏ها در غرب باید از میان انبوهی از پارازیت رد شود تا بتواند چیزی به دست آورد.

موضوع دیگر این که چگونه این رسانه‏ها در واقع‏ رسالت نرساندن پیام حقیقت را به مردم آمریکا و جهانیان دارند!و چگونه با حقیقت بازی می‏کنند. کیهان فرهنگی:آیا می‏توانیم بگوییم رسانه‏ها در آمریکا بیشتر در خدمت تجارت هستند؟

طالب زاده:بله و در عین حال در خدمت‏ اهدافی که صاحبان آنها دارند.اولین درس این بود که شیوه‏های رسانه‏های آمریکا را بشناسیم و بدانیم‏ که آن رسانه‏ها چگونه با شعور مردم آمریکا بازی‏ می‏کنند.پروفسور مولانا به ما می‏گفتند باید بفهمید پشت این رسانه‏ها چه کسانی هستند و چه مفهومی‏ را القا می‏کنند.کلاس‏های ایشان در آمریکا کلاس‏های زنده‏ای بود بحث‏های بسیار جذابی هم‏ آنجا مطرح می‏شد،تا زمانی که انقلاب اسلامی در ایران اوج گرفت.بهرحال در آمریکا تنها دپارتمان‏ و کلاسی که تحلیل درستی از رسانه‏ها و اوضاع‏ جهان در آن شرایط به ما دانشجویان می‏داد. دپارتمان و کلاس پروفسور مولانا بود.اساتید دیگر یک سری«تکست بوک»به ما می‏دادند که آنها را از برکنیم.آنها نقطه نظر و تحلیل به ما نمی‏دادند،از این جهت کلاس ایشان تنها کلاسی بود که به ما دید و تحلیل می‏داد و جلوتر از زمان حرکت می‏کرد و شاید 15 سال از زمان خود،جلوتر بود.

بهر حال این ارتباط از آن زمان تا به امروز همچنان ادامه داشته است و من از نظریات جناب‏ پروفسور مولانا بسیار استفاده کرده‏ام.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر باهنر جناب عالی‏ چگونه با دکتر پروفسور مولانا آشنا شدید؟

دکتر باهنر:بنده ابتدا با آثار مکتوب ایشان در زمینه ارتباطات آشنا شدم و در دوره تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و تبلیغ‏ در دانشگاه امام صادق(ع)،از شاگردان ایشان بودم‏ و از کلاس‏های ایشان بهره بردم.

کیهان فرهنگی:این مربوط به چه سالی می‏شود؟

دکتر باهنر:فکر می‏کنم سال 67 یا 68 بود. بعد هم این ارتباطات در سفرها و کنفرانس‏هایی که‏ ایشان در تهران داشتند،یا به طور خاص به دانشگاه‏ امام صادق(ع)تشریف می‏آوردند،ادامه پیدا کرد.

تز دکتری من هم با آقای دکتر مولاناست و ایشان‏ در حقیقت استاد راهنمای بنده هم هستند.

کیهان فرهنگی:اگر ممکن است عنوان رساله‏ دکتری را هم بفرمایید.

دکتر باهنر:بله،عنوان پایان نامه من«بررسی‏ آموزش دین از طریق وسایل ارتباط جمعی نوین» است که ان شاء الله ماه آینده از آن دفاع خواهم کرد.

کیهان فرهنگی:جناب دکتر جلالی لطفا جناب‏ عالی از آغاز روابط خود با دکتر مولانا بگویید.

دکتر جلالی:البته آشنایی من با جناب پروفسور مولانا مثل آقای طالب زاده،خیلی دراز مدت‏ نیست.در مجلس پنجم،من مدیر دفتر مطالعات‏ سیاسی-اجتماعی بودم و از ایشان دعوت کردیم‏ که سفری به ایران تشریف بیاورند و یک برنامه‏ مفصلی هم ریخته شده بود.فکر می‏کنم به مدت‏ یک هفته یا ده روز بود و استفاده خوبی هم از وجود ایشان شد و بعد در تلویزیون هم،آن زمان برنامه‏ای‏ داشتم به نام«جهان سیاست»،فکر می‏کنم دو جلسه هم آنجا در خدمت ایشان بودیم و از نظریاتشان بهره بردیم.

از همان زمان،این رابطه با لطف ایشان برقرار ماند و معمولا هر وقت ایشان به ایران تشریف‏ می‏آورند،هم ما حساس هستیم و هم ایشان لطف‏ دارند که به یک طریقی بتوانیم همدیگر را ببینیم.

کیهان فرهنگی:آن زمان چه جنبه‏ای از نظریات و سخنان پروفسور مولانا برای شما جالب‏ بود؟

دکتر جلالی:من علوم سیاسی خوانده‏ام و از دیدگاه خودم،یکی از ویژگی‏های جناب پروفسور مولانا،نظریات«شاذ»یا«نادر»ایشان در مسایل‏ سیاسی و ارتباطی بود و فکر می‏کنم کمتر نظریه‏پردازی،عمق و حجم و محتوای آثار ایشان‏ را داشته باشد.زوایه دید پروفسور مولانا بیانگر اصالت‏های ویژه شرقی و اسلامی ایشان در دنیای‏ معاصر است.

خوب،ایشان با وجود این که نزدیک به نیم قرن‏ از عمر خودشان را در غرب،در آمریکا گذرانده‏اند،جالب است که غربی نمی‏اندیشند و نه تنها شیفتگی نسبت به غرب ندارند،بلکه همواره‏ دیدگاه نقادانه خود را نسبت به غرب حفظ کرده‏اند.

بهر حال آگاهی ایشان از غرب و آمریکا یافتنی‏ است.کسی که این مدت طولانی در غرب زندگی، تحصیل،مطالعه و تدریس کرده است،طبعا آگاهی‏اش از غرب با ما بسیار فرق دارد.ما از دور چیزهایی درباره اروپا و آمریکا می‏دانیم،آن هم از طریق کتب و نشریات و فیلم و اخیرا تا حدودی از طریق اینترنت،ولی ایشان در آن جامعه زندگی کرده‏ است.نکته دیگری که در ایشان قابل تحسین است‏ این که در این مدت طولانی و در آن روندی که‏ خیلی‏ها را دورادور مجذوب کرده است،ایشان‏ مجذوب یا مرعوب غرب نشده‏اند و با شجاعت از موضع اعتقادی و علمی،همواره درباره غرب و بویژه در مورد سیاست رسانه‏ای غرب،موضعی‏ انتقادی داشته‏اند.من فکر می‏کنم برای جامعه ما، یک فرصت بسیار مغتنمی است،هم حضورشان‏ در آمریکا و هم ارتباط و حضور گهگاهشان در ایران،و در این رفت‏وآمدها.نکته دیگر این که‏ ایشان به مبانی دینی به شکل اجمالی و کلی آشنا هستند.لذا تطبیق‏های خوبی را معمولا انجام‏ می‏دهند که در آثار دیگران کم‏تر می‏بینیم.خوب، ایشان از بیت روحانیت هستند و بسیار طبیعی است‏ که ثمره آن تعالیم در تکوین شخصیت و ثبات فکری‏ ایشان موثر بوده است.نظریات پروفسور مولانا درباره موضوعاتی مثل امت و امامت،جهانی‏سازی‏ اسلامی و ارتباطات بین الملل،از نکات بسیار نو، قوی و مبتکرانه‏ای است که شاید دیگران نتوانند به‏ خوبی این مقایسه‏ها و رابطه‏ها را بیان کنند.

کیهان فرهنگی:جناب آقای نصیری لطفا شما هم‏ در زمینه آشنایی خود با دکتر مولانا صحبت بفرمایید.

مهدی نصیری:به من اجازه بدهید قبل از این‏ که از زمان و زمینه آشنایی با جناب پروفسور مولانا صحبت کنم،یک سئوال ریز،اما اساسی از ایشان‏ داشته باشم تا بعد در آن مورد خاص هم صحبت‏ کنم.تا آنجا که من خبر دارم،بیشتر آثار پروفسور مولانا به زبان انگلیسی نوشته شده و در اروپا به‏ زبان‏های دیگر هم ترجمه شده،شاید حدود 20 اثر،از آن میان تنها دو کتاب ایشان به فارسی ترجمه‏ شده است!لطفا بفرمائید که علت ترجمه نشدن بقیه‏ آثارتان با توجه به نیاز مبرم دانشگاه‏های ما به ترجمه‏ این قبیل آثار چیست؟

پروفسور مولانا:راستش علت ترجمه نشدن‏

مهدی نصیری در سال 1342 در شهرستان دامغان در خانواده‏ای روحانی پای به عرصهء گیتی‏ نهاد.پدرش آیت الله شیخ محمد نصیری است.وی پس از طی تحصیلات کلاسیک در دامغان،وارد حوزهء علمیهء همان شهر شد و مقدمات را تا سال 57 در آن حوزه گذرانید.در سال 58 عازم حوزهء علمیه‏ قم گردید و تا سال 66 به تحصیل ادبیات عرب،منطق،فلسفه و فقه و اصول پرداخت.در سال 65، همکاری خود را با دفتر نمایندگی مؤسسه کیهان در قم به عنوان نمایندهء فرهنگی،آغاز کرد و سال 66 جهت ادامهء همکاری به تهران آمد و مسئولیت سرویس مقالات روزنامه کیهان را برعهده گرفت.

وی در سال 67،از سوی سرپرست وقت مؤسسه کیهان،سید محمد اصغری و با موافقت نمایندهء وقت حضرت امام در مؤسسه کیهان(حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی)،به عنوان سردبیر روزنامهء کیهان منصوب شد و در سال 1370 مدیر مسئول روزنامه کیهان گردید که تا سال 73 ادامه‏ یافت.

مهدی نصیری در اسفند سال 73،اولین شمارهء نشریهء صبح را منتشر کرد که تا سال 78 تداوم‏ یافت.

آقای نصیری ضمن فعالیت‏های مطبوعاتی،از ادامهء تحصیلات خود نیز غافل نبود،از جمله به مدت دو سال از درس خارج فقه مقام‏ معظم رهبری بهره برد و سپس در سال 78 برای ادامهء تحصیل مجددا به قم رفت و در درس خارج اصول آیت الله سبحانی و درس فقه‏ آیت الله مؤمن شرکت کرد.

مهدی نصیری در سال 1380 به همکاری با شورای سیاستگذاری ائمه جمعه دعوت شد و هم اکنون سرپرست معاونت سیاسی- فرهنگی این شوراست.

«اسلام و تجدد»،عنوان اولین کتاب مهدی نصیری است که در سال جاری منتشر شده است.

این آثار را من هم نمی‏دانم!این را باید از خود آقایان‏ ناشر و مسئولین بپرسید.خوب،قبل از انقلاب‏ معلوم بود چرا،مسئله سانسور بود و خفقان و این‏ چیزها،و به همین دلیل،کتابی را هم که به زبان‏ فارسی نوشته بودم«سیر ارتباطات اجتماعی در ایران»16 سال چاپ نشد و در دستور کارشان نبود و حتی وقتی هم که چاپ شد،مقداری از آن‏ سانسور شده بود!و تازه بعد از انقلاب و در سال‏ 58 چاپ و منتشر شد!

سال‏های اول انقلاب و بعد هم مسایل جنگ‏ که پیش آمد،من فکر می‏کردم که شاید این نوع‏ مشکلات و مسایل باعث شده که کتاب‏های‏ تخصصی من در ایران ترجمه نشده باقی بمانند و آن‏ زمان هم اصولا توجه کمتری نسبت به ترجمه‏ می‏شد،اما بعد از سالها متوجه شدم که مسأله این‏ هم نیست!جالب است،همانطور که فرمودید کتاب‏های من به زبان‏های اروپایی ترجمه شده،اما هنوز در کشور خودم آثارم ترجمه نشده است! در حالی که این کتاب‏ها می‏توانند مورد استفاده‏ دانشجویان رشته ارتباطات و روزنامه نگاری و ارتباطات بین الملل قرار بگیرند.بخصوص‏ کتاب‏های ده سال اخیر که از جمله آثاری هستند که‏ سعی شده است در آنها علوم اجتماعی غرب، در چارچوب دیدگاه اسلامی تبیین شوند.

کیهان فرهنگی:شاید همین دیدگاههاست که‏ باعث شده این آثار ترجمه نشوند!جناب‏ دکتر مولانا چرا خودتان زحمت ترجمه‏ این آثار را نمی‏کشید؟

پروفسور مولانا:من فرصت ندارم،اما اگر کسی بخواهد ترجمه کند اینها را،خوب کمک هم‏ می‏کنم.اما اصولا باید در کشور یک مقامی،یک‏ مدیریت فرهنگی ویژه‏ای باشد که این نوع مسایل را تشخیص بدهد،چون ممکن است ناشرین‏ خصوصی متوجه اهمیت برخی آثار نباشند،یا کتابی جنبه سودآوری آنها را تأمین نکند،در یک‏ سیستم منظم و خوب،همیشه یک دستگاههایی‏ هستند که مثل رادارهای چرخشی،مرتب می‏گردند و احتیاجات کشور را از نظر فرهنگی،علمی و پژوهشی بررسی می‏کنند و آثاری را که باید ترجمه‏ شوند و توی کتابخانه‏ها باید باشند،شناسایی‏ می‏کنند و آنها را به دست ترجمه و چاپ‏ می‏سپارند.ما در ایران هنوز به آن درجه نرسیده‏ایم‏ و این هم خودش معضلی است.

کیهان فرهنگی:آقای نصیری لطفا ادامه‏ صحبت‏هایتان را داشته باشید.

مهدی نصیری:بله،جناب پروفسور مولانا خیلی دقیق جزئیات را در یاد دارند و در این سن، خیلی خوب است و نشانه دقت و نظم و حافظه‏ خوب ایشان است.من مسلما خیلی از جزئیات را فراموش کرده‏ام،ولی اجمالا این است که بعد از پذیرش قطعنامه و فروکش کردن شعله دفاع مقدس، ما جریان تهاجم فرهنگی را احساس کردیم.این‏ امر در آغاز با مقالات مطبوعاتی شروع شد.

کیهان فرهنگی:ببخشید آن زمان شما در کجا مشغول کار بودید؟

مهدی نصیری:من سال 67 با عنوان سردبیر کیهان مشغول کار شدم،در این دوره،ما بحث پایان‏ جنگ را داشتیم،ارتحال حضرت امام(ره)و جانشینی مقام معظم رهبری را داشتیم و بهرحال‏ تحولات عجیب و غریب و تأثیر گذار را هم‏ داشتیم.مقطع عجیبی از تاریخ انقلاب بود و به نظر من،یک سری از نابسامانی‏های فکری و فرهنگی‏ امروز،در همان زمان شالوده‏اش ریخته شد و یک‏ سرفصل مهمش این بود که ما احساس کردیم با فروکش کردن جنگ و خاموشی فضای‏ دفاع مقدس،یک هجمه فرهنگی دارد شروع‏ می‏شود و به این نکته رسیدیم که ما در مبانی گیر داریم،در بنیانها دچار گسست‏هایی شده‏ایم که به‏ این تناقضات مبتلا شده‏ایم و این هجمه‏ها، انعکاسی از آنهاست و به قول شاعر،دیدیم که: صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی!و این که باید به لایه‏های زیرین نگاه کنیم.در چنین فضایی بود که احساس می‏کردیم بحث‏ها و کلان‏نگری‏هایمان‏ دچار آسیب شده‏اند.در همان شرایط مواجه شدیم با آثار آقای دکتر مولانا که آن زمان،مباحثاتی‏ در زمینه توسعه داشتند.آن زمان توسعه به مثابه یک‏ مذهب و دین مطرح می‏شد.یک ایدئولوژی که‏ اقتضائات خودش را هم تحمیل می‏کرد به جامعه و هنوز هم عوارض آن را تحمل می‏کنیم.نظریات‏ ایشان در باب توسعه و افشای ابعاد غیر خودی این‏ ماجرا بسیار جالب بود و همین طور دیدگاه‏های‏ ایشان در مورد توسعه اسلامی،تازه بود.همکاری‏ ما به سال 71 بر می‏گردد.روزی که پروفسور مولانا برای بازدید به مؤسسه کیهان تشریف آوردند، همانجا به ایشان پیشنهاد دادیم که به صورت مرتب‏ مقالاتی در روزنامه کیهان داشته باشند.پس از گفت گوهایی قرار شد که هر پنجشنبه مقالاتی داشته‏ باشند در کیهان و ایشان هم لطف کردند و پذیرفتند.

ما هم خوشحال شدیم و این کار شروع شد.بسیار دقیق و منظم.تا امروز که می‏دانید همچنان ادامه‏ دارد.

کیهان فرهنگی:از ویژگی‏های مقالات ایشان‏ بفرمایید.

مهدی نصیری:یک نکته خیلی جالب در مقالات ایشان این بود که بنده به عنوان سردبیر روزنامه به طور کلی مقالات و مطالبی را که باید در روزنامه چاپ می‏شد،از نظر حساسیت‏ها و رعایت‏ موازین،می‏خواندم و می‏دیدم.یادم نمی‏آید که در مقالات ایشان من یک موقعی مطلبی دیده باشم که‏ تند یا کند،چپ زده یا راست زده باشد.جالب بود که ایشان از آن فاصله دور،از آمریکا،این اندازه‏ مسلط بودند به مباحث روز و در خط اعتدال و روشنگری حرکت می‏کردند.آن زمان با حالا تفاوت زیادی داشت.حساسیت‏ها عجیب بود.

مو را از ماست می‏کشیدند،یعنی اگر شما یک‏ خطایی در روزنامه می‏کردید،تلفن‏ها شروع‏ می‏شد،هجمه‏ها و فشارها و دعواها آغاز می‏شد، از مسئولان بالاسرتان گرفته تا فضای جامعه، شوخی هم نبود.اگر گرایشی به مارکسیسم یا لیبرالیسم نشان داده می‏شد،غوغا می‏شد.در آن‏ شرایط،مقالات ایشان می‏آمد و کمترین حساسیتی‏ را هم بوجود نیاورد و کسی نگفت که مثلا تند رفته‏اید.در هر صورت این توفیقی بود و خوشحالم‏ که بنده هم در آن سهیم بودم و تا امروز هم‏ خوشبختانه این ارتباطها و گفت‏گوها را با ایشان‏ داریم.واقعا آقای دکتر مولانا یک پدیده‏ شگفت‏انگیز هستند.اینقدر عمیق،اینقدر دقیق. ایشان بیش از چهل سال از اینجا دور بوده‏اند،در کانون مدرنیسم غرب و آن فضا بوده‏اند و در عین‏ حال،اینقدر اسلامی و آموزنده.امیدواریم که‏ خداوند به ایشان سلامتی بدهد و جامعه مطبوعاتی‏ ما بتواند از ایشان استفاده کند و ما هم در خدمتشان‏ باشیم.

کیهان فرهنگی:جناب پروفسور مولانا اجازه‏ بدهید که وارد بحث اصلی بشویم و قبل‏ از آن،برای رعایت روال کیهان‏ فرهنگی،از شما تقاضا کنیم از تولد و محیط تربیتی و خانواده شروع بفرمایید.

پروفسور مولانا:من در ششم اسفند 1315 در یک خانواده روحانی و علمی در تبریز متولد شدم.

پدرم شغل آزاد داشت و پدر بزرگم مرحوم آیت الله‏ العظمی حاج سید محمد مولانا،از مراجع تقلید و از علمای طراز اول و همدوره مرحوم آیت الله‏ العظمی حائری مؤسس حوزه علمیه قم بودند.

کیهان فرهنگی:نسب شما از نظر سیادت به‏ کدامیک از معصومین می‏رسد؟

پروفسور مولانا:ما سید موسوی هستیم و با چند واسطه می‏رسیم به قاسم انوار که از شعرا و عرفای مشهور عهد تیموریان بود.

پدر بزرگ پروفسور مولانا آیت الله العظمی حاج سید محمد مولانا

کیهان فرهنگی:وجه تسمیه مولانا برای پدر بزرگ‏ شما چگونه پیدا شد؟

پروفسور مولانا:پدر بزرگ بنده،آنچنان که‏ گفته‏اند،از زمان طلبگی در نجف از شاگردان‏ هوشمند و با استعداد بود.روایت شده که در همان‏ زمان طلبگی در نجف به دلیل دارا بودن این‏ صفات،به عنوان احترام و تفخیم،به ایشان مولانا می‏گفتند.وقتی در زمان رضا شاه قرار شد همه‏ مردم شناسنامه بگیرند و نام فامیلی داشته باشند، آنها هم همین شهرت مولانا را برای فامیلی خودشان‏ انتخاب کردند.پدر بزرگ بنده،مرحوم‏ آیت الله العظمی مولانا چندین فرزند پسر داشت که‏ سه نفر از آنها آیات،مرحومین،حاج سید علی، حاج سید مصطفی و حاج سید مرتضی مولانا در حوزه‏های قم و نجف به تحصیل علوم اسلامی‏ پرداختند و به مقام اجتهاد رسیدند.کسوت‏ روحانیت در بین بعضی از نوه‏های ایشان هم هنوز ادامه دارد،و از جمله:آیت الله سید ابو الحسن‏ مولانا و آیت الله سید ابو القاسم مولانا،در تبریز تشریف دارند.

در حکومت رضا شاه پهلوی،مرحوم‏ آیت الله العظمی مولانا به همراه آیات عظام: آقا میرزا صادق مجتهد تبریزی و سید ابو الحسن‏ انگجی به خاطر مخالفت با سیاست‏های رضا شاه، مدتی در سردشت کردستان تبعید بودند و شرح‏ احوال ایشان هم در کتاب ریحانة الادب آمده است.

کیهان فرهنگی:آیا ایشان آثار مکتوبی هم به‏ یادگار گذاشته‏اند؟

پروفسور مولانا:بله،آثار زیادی دارند که چاپ‏ شده و خود آثار هم در تبریز موجود است.

کیهان فرهنگی:اساتید ایشان چه کسانی بودند؟

پروفسور مولانا:ایشان در نجف در خدمت‏ آیت الله آخوند خراسانی،آیت الله سید محمد کاظم‏ یزدی،آیت الله شریعت اصفهانی،آیت الله فاضل‏ شربیانی و آیت الله شیخ هادی تهرانی و علمای‏ دیگری تحصیل کردند و در اوایل مشروطیت به‏ ایران آمدند.ابتدا به دعوت آیت الله حائری یزدی‏ مدتی در قم ماندند و بعد مجددا به تبریز رفتند.

کیهان فرهنگی:از شاگردان ایشان هم بفرمایید.

پروفسور مولانا:بسیاری از طلاب و محصلین‏ آذربایجانی که بعدها به مقام اجتهاد و مرجعیت‏ رسیدند،از شاگردان ایشان هستند.از جمله این‏ بزرگان که شهرتی جهانی هم پیدا کرده‏اند،یکی‏ علامه شیخ عبد الحسین امینی،صاحب کتاب‏ «الغدیر»است،یکی دیگر،آیت الله آقا سید حسین‏ قاضی،عارف بزرگ است.یکی آیت الله العظمی‏ مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی است، مرجع تقلید معروف و یکی هم آیت الله میرزا محمد علی توحیدی،صاحب«مصباح الفقاهة»و دیگری آیت الله حاج سید مرتضی ایروانی.

کیهان فرهنگی:جنابعالی تحصیلات ابتدایی را در تبریز گذراندید؟

پروفسور مولانا:بله،من تحصیلات ابتدایی‏ را در دبستان‏های سعدی و رضوی و جعفری که‏ این دو مدرسه آخری از مدارس«جامعه تعلیمات‏ اسلامی»بودند،تمام کردم.دوره دبیرستان را هم‏ در مدرسه مروی در تهران تکمیل کردم.آن موقع‏ دبیرستان مروی یکی از مراکز مهم آموزشی کشور بود و مدتی هم آیت الله مطهری در این مدرسه‏ تدریس می‏فرمودند.

کیهان فرهنگی:از دوره دبستان در تبریز چه‏ خاطراتی دارید؟

پروفسور مولانا:مدرسه ما در تبریز در محله‏ راست کوچه بود و آن موقع درست مقابل مدرسه‏ ما یک کلیسای قدیمی بود که من هر موقع زنگ‏ تفریح بود.به آنجا سر می‏زدم ببینم آنجا چه کار می‏کنند!(آن کلیسا الآن هم هست)کنجکاو بودم‏ و یادم هست که پدرم و پدر بزرگم تشویقم دکتر ناصر باهنر فرزند شهید دکتر محمد جواد باهنر،در سال 1345 در تهران زاده شد.وی‏ دوره دبستان را در مدرسهء علوی و دوران راهنمایی و متوسطه را نیز در دبیرستان نیکان در تهران‏ به پایان برد.دکتر باهنر،تحصیلات دانشگاهی خود را تا مقطع کارشناسی ارشد،در دانشگاه‏ امام صادق(ع)در رشته معارف اسلامی و تبلیغ ادامه داد و هم اکنون نیز تحصیلات خود را در مقطع دکتری در رشتهء فرهنگ و ارتباطات ادامه می‏دهد.

وی علاوه بر تدریس،عضو هیأت علمی در دانشگاه امام صادق(ع)است.از دکتر باهنر،مقالات‏ علمی متعددی در زمینه‏های«فرهنگ»،«ارتباطات»و«معارف اسلامی»در نشریات علمی کشور به‏ چاپ رسیده است.وی عضو شورای تألیف کتاب‏های تعلیمات دینی آموزش و پرورش و مؤلف‏ کتاب‏های:راهنمای آموزش دینی در دوره ابتدایی و نیز کتاب«آموزش مفاهیم دینی همگام با روانشناسی رشد»است.

این کتاب چندی پیش به عنوان یکی از پژوهش‏های منتخب برگزیده شد.

می‏کردند و می‏گفتند تو خیلی کنجکاوی......

کیهان فرهنگی:در دوره کودکی چه کسی‏ بیشترین تأثیر را در تربیت و شخصیت‏ شما داشت؟

پروفسور مولانا:وقتی من شش سال داشتم. پدر بزرگم آیت الله العظمی مولانا فوت کردند: خانه ما درست مقابل منزل ایشان بود و همه نوه‏های‏ ایشان وظیفه داشتند که قبل از هر کاری بروند خدمت ایشان و من هم می‏رفتم.من آن موقع هنوز مدرسه نمی‏رفتم.منزل پدر بزرگ اندرونی و بیرونی داشت و حوزه درس ایشان هم همانجا بود.

طلاب می‏آمدند آنجا و درس می‏خواندند.ما هم‏ می‏رفتیم و سر کلاس آنها می‏نشستیم و البته همیشه‏ قبلش باید به پدر بزرگ گزارش می‏دادیم که چکار کرده‏ایم و ایشان هم با محبت ما را تشویق می‏کردند من بارها به دانشجویانم گفته‏ام،حتی در اینترنت‏ هم گفته‏ام که هیچ کس به اندازه پدر بزرگم روی‏ من تأثیر و نفوذ نداشته است.

هر روز کنار درس ایشان می‏نشستم و تماشا می‏کردم،تا وقتی که پدر بزرگ می‏فرمودند بیا شعری بخوان،یا مرا به دنبال کاری می‏فرستادند.

آن تصاویر کلاس درس پدر بزرگ،مثل یک فیلم‏ در ذهن من باقی مانده است و شاید یکی از دلایلی‏ که من رفتم معلم و استاد شدم،همان تأثیر جلسات‏ درس پدر بزرگ و معلمی ایشان بود.

مهدی نصیری:آقای دکتر در دوره نوجوانی یا جوانی هیچ وقت به ذهنتان رسید که مثلا بروید و روحانی بشوید و درس روحانیت بخوانید.

پروفسور مولانا:موقعی که من خودم را شناختم،یادم هست که هنوز مدرسه نمی‏رفتم.آن‏ موقع جنگ دوم شروع شده بود و این جنگ،علاوه‏ بر اینک زندگی همه را بر هم زد،بر زندگی ما هم‏ تأثیر گذاشت.بعضی از افراد خانواده ما مجبور شدند به تهران بیایند.پدر بزرگ من آن وقت فوت‏ کرده بود.برای پسر عموهایم که از من بزرگتر بودند.در همان اوایل جنگ تصمیم گیری شده‏ \*وقتی دبستان بودم گاهی‏ حتی پول شیر برنج ناهارم‏ را که معمولا یک قران یا ده شاهی بود،به روزنامه‏ فروش می‏دادم و ناهار نمی‏خوردم تا بتوانم با آن‏ پول چند روزنامه کرایه کنم.

بود،ولی من سرنوشتم نامشخص بود.چون آن‏ موقع رفتن به نجف و قم برای ما مطرح نبود،بیشتر این مطرح بود که وضع زندگی خودمان را چگونه‏ روبراه کنیم.بعد هم مجبور شدیم که تبریز را ترک‏ کنیم.

کیهان فرهنگی:این اجبار به چه علت بود؟

پروفسور مولانا:آن موقع،قائله آذربایجان و پیشه‏وری پیش آمده بود و حکومت آنجا روی‏ خوشی با روحانیون نداشتند.پدر مرا دستگیر و زندانی کردند تا بواسطه ایشان عموهایم را دستگیر کنند و به سربازی ببرند و بعد که دیدند سودی‏ ندارد،او را مرخص کردند.من یادم هست که در همان سن شاید 5 سالگی،ظهرها برای پدرم ناهار می‏بردم به زندان.

کیهان فرهنگی:قبل از این جریان و در زمان‏ حیات پدر بزرگتان آیت الله العظمی‏ مولانا،آموزش دینی هم دیده بودید؟

پروفسور مولانا:در خانواده ما رسم بود که همه‏ بچه‏ها باید معلم داشته باشند چه پسر و چه دختر، اما فوت پدر بزرگ و وقوع جنگ جهانی دوم و قائله‏ آذربایجان،وضعیت خانواده ما را بر هم زد.پدرم‏ خیلی سعی و کمک کرد که من کمی عربی و تعلیمات اسلامی یاد بگیرم.

کیهان فرهنگی:وقتی که تهران آمدید کلاس‏ چندم بودید؟

پروفسور مولانا:کلاس چهارم دبستان بودم که‏ به تهران آمدیم.

دکتر باهنر:در دوره دبیرستان چه درس‏هایی‏ را بیشتر دوست داشتید؟

پروفسور مولانا:من همه درس‏هایم خوب بود و شاگرد اول بودم،اما بیشتر به ادبیات،به انشاء و املاء و تاریخ علاقه داشتم.آن موقع،وقتی به‏ کلاس نهم می‏رسیدیم باید انتخاب رشته‏ می‏کردیم،ریاضی،ادبی یا طبیعی من باید می‏رفتم‏ رشته طبیعی،رفتم و فیزیک و شیمی خواندم.

کیهان فرهنگی:از معلمین و اساتید تأثیر گذار بر شخصیتتان بفرمایید.

پروفسور مولانا:آن موقع معلمین ما معلمین‏ خیلی خوبی بودند.اغلب کسانی بودند که‏ ریاضیات و شیمی و فیزیک و حتی ادبیات درس‏ می‏دادند و در دبیرستانهای معروف تهران،جاهایی‏ مثل دار الفنون و کالج البرز درس می‏دادند.

کتاب‏های درسی را هم اغلب همان‏ها می‏نوشتند.

خوب به یاد دارم که معلم شیمی ما فردی بود به نام‏ آقای ساعی که چند کتاب شیمی نوشته بود.

معلم فیزیک ما آقای رهنما بود.آقای دکتر صفا معلم تاریخ ما بود که در مدرسه مروی و بعد هم در دانشگاه تهران درس می‏دادند.ما معلم‏های خوبی‏ داشتیم.حتی در تبریز،در کلاس ابتدایی،آقای‏ طاهر خوشنویس معلم خط ما بود.

کیهان فرهنگی:دانش آموزان هم نسل شما چطور بودند؟

پروفسور مولانا:من فکر می‏کنم دانش آموزان‏ آن زمان نقش مهم‏تری را بازی می‏کردند تا نسل‏ بعد،آن موقع البته دانش آموز کم بود،مدرسه هم‏ کم بود،ولی محصلین جدی زیاد بودند.

مهدی نصیری:جناب آقای دکتر مولانا من از محتوای کلام جناب عالی اینطور متوجه شدم که‏ افراد خانواده و کلا فضای فرهنگی محیط زندگی‏ تأثیر زیادی بر شکل گیری شخصیت و سمت و سوی فکری شما داشته،حالا فرض کنید در کنار این فضا،به تلویزیون و رادیو و روزنامه و رسانه‏های جدید هم دسترسی داشتید.آیا این‏ رسانه‏ها به ارتقاء شما کمک می‏کردند یا خیر،واقعا رسانه‏های جدید یارتان می‏شد یا نه؟

پروفسور مولانا:من خدمت شما عرض کنم‏ که از کودکی تا موقعی که دیپلم گرفتم،به طور مداوم در شرایط و محیطی بودم که واقعا می‏توانم‏ بگویم از یک لحاظ خوشبخت بودم.پدر، پدر بزرگ،عمه‏ها،عموها و عموزاده‏ها، خوشبختانه همه اهل مطالعه،اهل قرآن و حدیث و شعر و ادب بودند.ما وقتی از مدرسه به خانه‏ می‏آمدیم،جلسات دوره‏ای شعر خودمان را داشتیم.علاوه بر این،در همه ماه‏های سال، بخصوص در ماه رمضان و محرم و صفر،برنامه و مراسم مذهبی داشتیم و در آنها وارد می‏شدیم و همانجا بود که دعاها و مرثیه‏ها و تاریخ را یاد می‏گرفتیم و از جهت تربیتی تأثیر زیادی روی ما داشت.

من قبل از این که به مدرسه بروم،برای اولین بار با رادیو آشنا شدم.رادیو آن موقع کم بود و زیاد هم‏ معمول نبود.در خانه یکی از دایی‏های من رادیو بود.یادم هست که اولین انگاره‏های آلمان و انگلیس و آمریکا را من از رادیو شنیدم و همین باعث‏ شد که برای اولین بار بازی آمریکایی-انگلیسی و آلمانی توی محله با همبازی‏ها انجام بدهیم.ولی‏ این بازی‏ها خیلی حاشیه‏ای بودند.زیاد هم از نظر جامعه پسندیده نبود.می‏خواهم نفوذ یک رسانه‏ الکترونیکی و تأثیر آن بر بچه‏ها را بگویم.البته من‏ به خاطر شرایط خاصی که داشتم،صداهای دیگر را هم می‏شنیدم که همدیگر را خنثی می‏کردند.

وقتی دبستان بودم روزنامه می‏خواندم و خیلی علاقه‏ داشتم،گاهی حتی پول شیر برنج ناهارم را که‏ معمولا یک قران یا ده شاهی بود،به روزنامه فروش‏ می‏دادم و ناهار نمی‏خوردم تا بتوانم با آن پول چند روزنامه کرایه کنم.آن موقع روزنامه‏ها را کرایه هم‏ می‏دادند.گاهی پدرم می‏پرسید:در کنار این‏ روزنامه‏ها کتاب‏های دینی هم می‏خوانی؟می‏گفتم‏ بله،و واقعا می‏خواندم.مطالعه همان روزنامه‏ها و کتاب‏ها باعث شد که من کنجکاو بشوم که کتاب‏ و روزنامه چطور نوشته و چاپ می‏شود.ما توی‏ خانه،زمان نوجوانی و جوانی،جلسات بحث و گفت و گو داشتیم و این جلسات تا شروع نهضت‏ ملی نفت ادامه داشت.

کیهان فرهنگی:از جریان ملی شدن صنعت نفت‏ و فضای سیاسی-فرهنگی آن زمان‏ خاطراتی هم دارید؟

پروفسور مولانا:بله،درست یادم هست که‏ آن موقع 13 یا 14 سال داشتم که مبارزات آیت الله‏ کاشانی و مسایل ملی شدن صنعت نفت پیش آمد.

حتی یادم هست که قبل از آن که شعار«صنعت نفت‏ باید ملی شود»اعلام شود،ما می‏گفتیم که فلسطین‏ باید مال مسلمانان باشد،و آن موقعی بود که‏ آیت الله کاشانی تشریف آورده بودند تهران و ما به‏

استقبال ایشان رفتیم.روزنامه‏های متنوعی هم‏ منتشر می‏شد و آنها را می‏خواندیم.در همان حال‏ به مسجد و مدرسه هم می‏رفتیم،بازار هم می‏رفتیم‏ و از رسانه‏های سنتی هم استفاده می‏کردیم.یادم‏ هست آن موقع،پدر بزرگم فوت شده بود،اما سنت‏ بحث و گفت و گو را در خانه ادامه می‏دادیم.هر روز صبح قبل از اینکه آقاجان،«پدرم»بروند سر کار در بازار،همه جمع می‏شدیم و با مادر بزرگ‏ صبحانه می‏خوردیم.گاهی اوقات کسی سر کار نمی‏رفت،یکی دو ساعت بحث می‏کردیم که آیا دکتر مصدق درست می‏گوید یا آیت الله کاشانی؟ آیا بازار مهم است یا قشر زحمتکش؟و این خیلی‏ جالب بود.یعنی بهترین سمینارهای بنده توی خانه‏ بود.به خاطر همین هم بود که در سن 14- 15 سالگی هیچ تظاهرات یا جریان مردمی نبود که‏ من در آن شرکت نکرده باشم.حالا این در سبزه میدان بود یا بهارستان و اکباتان یا در مسجد سلطانی و جاهای دیگر.این فعالیت‏ها همینطور ادامه داشت.در پاسخ سؤال شما باید بگویم که‏ فضای سنتی را داشتیم و از رسانه‏های جدید،با رادیو شروع کردم و بعد روزنامه‏ها و اجتماع و کانال‏های دیگر سنتی دیگر را هم به موازات هم‏ داشتم و همه این‏ها بر اساس آن تربیت خانوادگی به‏ من رشد می‏داد.خوب،آن موقع‏ها نمی‏دانستیم‏ که این‏ها از نظر جامعه شناسی چه معنی می‏دهد، اما وقتی به آمریکا رفتم که جامعه‏شناسی،علوم‏ سیاسی و ارتباطات بخوانم،تمام این‏ها به کمکم‏ آمدند و برایم معنی پیدا کردند.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر در جریان نهضت ملی‏ شدن نفت،گذشته از روزنامه‏های‏ حزبی،تعداد زیادی نشریه وابسته به‏ سفارتخانه‏های بیگانه،بویژه سفارت‏ انگلستان فعال بودند و امروز اسناد آنها در دست است.در جریان کشف اسناد خانه سدان مشخص شد که بیش از 50 روزنامه و مجله از شرکت نفت انگلیس‏ پول و کاغذ و آگهی و امکانات تبلیغی‏ می‏گرفتند تا علیه سران نهضت ملی و اصولا علیه ملی شدن صنعت نفت مقاله‏ و مطلب بنویسند و به رجال معروف‏ اتهامات سخیف بزنند و یا برای شرکت‏ نفت انگلیس تبلیغ کنند و بگویند که مثلا جنوب ایران را آباد کرده است،یا اینکه‏ ایرانیان حتی نمی‏توانند یک آفتابه‏ بسازند،چه رسد که بخواهند صنعت‏ عظیم نفت را ملی کنند!از این طریق‏ روح خود باوری را در ایرانیان بکشند.

همان زمان هم اسم و اسناد بسیاری از این نشریات در روزنامه‏های شاهد و باختر امروز دکتر فاطمی چاپ شد و بعدا هم به صورت کتاب منتشر شد.آیا جناب عالی آن زمان در جریان این نوع‏ نشریات هم بودید؟

پروفسور مولانا:بله،آن زمان روزنامه‏هایی‏ بودند که از آیت الله کاشانی و دکتر مصدق و ملی دکتر جلالی؛مدرس دانشگاه در سال 1346 در گرگان چشم به جهان گشود.

وی پس از طی تحصیلات کلاسیک،به تحصیل در دانشگاه امام صادق(ع)پرداخت و موفق به‏ اخذ درجه دکترای علوم سیاسی از این دانشگاه گردید.

وی در دورهء پنجم مجلس شورای اسلامی،کارشناس معاونت بین الملل وزارت امور خارجه بود و هم اکنون نیز به عنوان نماینده منتخب مردم در مجلس شورای اسلامی انجام وظیفه می‏کند.

شدن صنعت نفت پشتیبانی می‏کردند،نشریات‏ درباری هم داشتیم و علاوه بر این‏ها،یک‏ روزنامه‏های زنجیره‏ای وابسته به سفارتخانه‏ها و شرکت نفت انگلیس هم بودند.تنوع روزنامه‏ها خیلی زیاد بود،روزنامه‏های حزبی هم خیلی زیاد بود.حزب توده به تنهایی چندین نشریه مختلف‏ داشت.

کیهان فرهنگی:کانال‏های دریافت و به اصطلاح‏ منابع خبری رسمی چطور بود؟

پروفسور مولانا:آن موقع به طور رسمی کمبود منابع خبری بود،خبرنگار هم کم بود و بیشتر از همدیگر نقل اخبار می‏کردند یا از منابع خارجی و رجال داخلی،یادم هست که همان موقع هم درباره‏ کمبود منابع خبری نامه‏هایی به مسئولان نوشتیم، ولی کمبود منابع با چیزهای دیگر بر طرف می‏شد. ما به موازات همین روزنامه‏ها،آن موقع شاید 4 یا 5 برابر ارتباطات سنتی داشتیم.بنابراین در یک روز هم روزنامه می‏خواندیم و هم در مسجد و بازار و خانواده بحث‏های روز را ادامه می‏دادیم.بنابراین‏ شما یک برداشت خیلی جالبی پیدا می‏کردید از حوادث روز،چون از چندین منبع خبری استفاده‏ می‏کردید البته همین جا این نکته مهم را یاد آوری‏ کنم که داشتن منابع متعدد مهم نیست،دسترسی به‏ منابع مهم است و ارزانی منابع برای عموم،این مهم‏ است وگرنه حالا هم منابع خیلی زیادی وجود دارد که اصلا مردم از آنها خبر ندارند یا به آنها دسترسی‏ ندارند.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر مولانا،جنابعالی‏ امروز و از پایگاه علمی کنونی‏تان که نگاه‏ می‏کنید به مجموعه مصاحبه‏ها، اعلامیه‏ها و تیتر روزنامه‏ها و اخبار رادیو در آن زمان،تصور می‏فرمایید که‏ گفتمان روز یا بحث روز را در آن شرایط در سال‏های ملی شدن صنعت نفت، بیشتر چه کسی یا چه کسانی تعیین‏ می‏کردند.گروه‏های سیاسی یا مذهبی؟ احزاب یا رجال سیاسی،مذهبی، کدامیک؟

پروفسور مولانا:من فکر می‏کنم رسانه‏ها \*رسانه‏های مدرن،آن طور که‏ ما فکر می‏کنیم نفوذ عمیق روز به‏ روز ندارند و اصولا مشروعیتشان هم از طریق‏ رسانه‏های کلاسیک و سنتی‏ تعیین می‏شود.

نبودند که دستور روز یا بحث روز را تعیین‏ می‏کردند،بلکه بازیگران سیاسی و رجال دینی‏ بودند که دستور روز را تعیین می‏کردند و رسانه‏ها آن را انتقال می‏دادند به مردم.سخنرانیها و صحبت‏های آیت الله کاشانی یا دکتر مصدق و دیگر بازیگران صحنه سیاسی آن روز،دستور روز را مشخص می‏کرد.بعد روزنامه‏ها و نشریات وابسته‏ به آنها و یا طرفدار آنها،این سخنان را بازتاب‏ می‏دادند.تا حدود زیادی هم توده‏ای‏ها،همین کار را می‏کردند.البته حزب توده آن زمان این فرصت‏ را نداشت که شخصیت‏های دارای اقتدار و مشروعیت داشته باشد.برای همین،وقتی مطلبی‏ یا مقاله‏ای می‏نوشتند،منابع‏شان مارکس یا لنین‏ بود.این موضوعی که فرمودید مطلب بسیار مهمی‏ است.هنوز هم برای من خیلی مهم است که مثلا در شرایط فعلی ایران،چه کسی دستور روز را تعیین‏ می‏کند؟این خیلی مهم است.این موضوع در سال‏های نهضت ملی نفت هم مهم بود.این که‏ عمده‏ترین کسی که دستور روز را تعیین می‏کرد، به کجا وابسته بود.به چه ایدئولوژی و عقیده‏ای. به مصدق یا به یک حزب سیاسی چپ،ایدئولوژی‏ حزب توده،نوعی ایدئولوژی بود که مردم‏ نمی‏شناختند،نمی‏توانستند متفکرین آنها را در فرهنگ خودشان ببینند و مجسم کنند.در حالی که‏ نهضت ملی‏ها و جبهه ملی‏ها،حداقل می‏گفتند مصدق و مصدق را همه می‏شناختند.مردم مصدق‏ را می‏دیدند ولی حزب توده کسی را نداشت.مردم‏ متدین،افرادی مثل آیت الله کاشانی را داشتند که‏ آنها را می‏شناختند و تمام زیر ساخت ارتباطات‏ اجتماعی دست این‏ها بود.

کیهان فرهنگی:زیر ساخت‏های ارتباطات آن‏ زمان چه چیزهایی بودند؟

پروفسور مولانا:زیر ساخت‏ها بازار بود، مساجد بود،حسینیه‏ها و تکایا بودند بیت بعضی از علما بود.آن موقع،بازار که می‏بست،یک حادثه‏ بزرگ بود.بازار را تنها از طریق روحانیون‏ می‏توانستند ببندند و تا حدودی جبهه ملی نفوذ داشت.البته جبهه ملی هم مشروعیتش را از علمای‏ مبارز می‏گرفت.برای همین هم می‏بینید وقتی که‏ اختلاق افتاد بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و جبهه ملی،دیگر جبهه ملی آن کنترل سابق را نداشت روی بازار و از هم پاشیده شد.

کیهان فرهنگی:در مقابل رسانه‏های حزب توده‏ دربار و جبهه ملی و نشریات زنجیره‏ای‏ وابسته به شرکت نفت انگلیس،آیا گروه‏ها و سران اسلامی هم نشریات‏ قابل توجهی داشتند و آیا اصولا از رسانه‏های جدید مستقلا استفاده‏ می‏کردند؟

پروفسور مولانا:این سؤال خیلی مهم است.

چون در نهضت ملی نفت،روحانیون و رهبران‏ دینی کمتر از رسانه‏های جدید استفاده می‏کردند.

اکثر رسانه‏های آن دوره تعلق داشت به‏ تجددگرایان،یا به چپی‏ها،یا نیروی سوم و یا دربار و سفارتخانه‏های خارجیان.من وقتی امروز به آن اوضاع نگاه می‏کنم،می‏بینم از آن زمان تا وقوع‏ انقلاب اسلامی،روحانیون حوزه و گروههای‏ سیاسی دینی خیلی کم وارد جرگه رسانه‏های جدید شده‏اند و میدان باز شده بود برای‏ تجددگرایان چپ و راست و آنها هم خوب استفاده‏ کردند از این وسایل.راست،چپ،وابسته به‏ دربار،همه استفاده کردند از این ابزارها.البته‏ می‏دانید که پس از جنگ جهانی دوم،تا 8 سال‏ وضع ایران خیلی بحرانی بود.اگر روحانیون و سران دینی و سیاسی ما بیشتر وارد مسایل رسانه‏ای‏ و ارتباطات مدرن می‏شدند.من فکر می‏کنم که‏ چپ و راست،آن تاخت و تاز را که داشتند، نمی‏توانستند داشته باشند.البته این یک بحث‏ عمیق‏تری را می‏طلبد.آن موقع نشریات تقسیم شده‏ بود بین تجددگرایان و آنها که سکولار و غیر دینی‏ بودند.

دکتر باهنر:آیا رسانه‏های جدید ارتباطی در آن‏ زمان مثلا رادیو یا روزنامه‏ها و مجلات،به آن حد از مشروعیت و تأثیر رسیده بودند که بر خواص و نخبگان هم تأثیر بگذارند،و اصولا مشروعیتشان‏ از کجا و تا چه حدی بود؟

پروفسور مولانا:رسانه‏های مدرن،آن طور که‏ ما فکر می‏کنیم نفوذ عمیق روز به روز ندارند و اصولا مشروعیتشان هم از طریق رسانه‏های‏ کلاسیک و سنتی تعیین می‏شود.اگر رسانه‏های‏ مدرن ما بخواهند به طور جدی نفوذ عمیقی در جامعه داشته باشند،این مشروعیت را باید از فرهنگ سنتی ما بگیرند.بدون آن،مشروعیت‏ نخواهند داشت.البته در تأثیر داشتن بر نخبگان‏ جای تردید نیست،ولی مشروعیتی را که یک‏ اعلامیه یا مثلا یک سخنرانی آیت الله کاشانی‏ داشت،نداشتند.البته اگر روحانیون ما از تکنولوژی‏های مدرن ارتباطی بیشتر استفاده‏ می‏کردند بهتر بود.سنتی‏ها غفلت کردند از این‏ تکنولوژی جدید و این غفلت و تأخیر برای ما گران‏ تمام شد.

دکتر باهنر:یکی از رسانه‏هایی که در آن دوره‏ مهم بود«مجلات»بود که به نظر می‏رسد روحانیت،یعنی کسانی که درگیر ارتباطات سنتی‏ هم بودند،به آن توجه کردند.چون خودشان هم‏ مجلاتی را منتشر می‏کردند.

پروفسور مولانا:در مجلات،اخبار روز کهنه‏ می‏شود و تأثیرش هم کمتر از روزنامه است.تعداد هم خیلی کم بود.

کیهان فرهنگی:جناب دکتر مولانا حالا بهتر است برویم دنبال بحث زندگی و کار شما،و این که چه شد که آمریکا را برای‏ ادامه تحصیل انتخاب کردید؟

پروفسور مولانا:من هیچ وقت فکر نمی‏کردم‏ که به آمریکا خواهم رفت.البته آرزو داشتم که‏ روزی استاد دانشگاه بشوم،مثل هر دانش آموز دیگری،آن زمان چون رشته‏های دانشگاهی زیاد نبود،جوانان معمولا یا رشته پزشکی می‏رفتند یا مهندسی،یا حقوق و اقتصاد.من چون به کارهای‏ اجتماعی علاقه داشتم،و در یکی از روزنامه‏های‏ دانش آموزی مطلبی نوشتم و منتشر شد.آن موقع‏ گاهی مقاله می‏نوشتم و چاپ می‏شد.همین باعث‏ شد که به کار روزنامه نگاری علاقه‏مند شوم.قبل‏ از اینکه دیپلم بگیرم،یکروز در روزنامه‏ای یک‏ آگهی دیدم که نشریه‏ای دنبال خبرنگار می‏گردد.

من هم رفتم و امتحان دادم.فکر می‏کنم جنگ کره‏ هنوز ادامه داشت.من به اخبار خارجی علاقه‏ داشتم و شانس آوردم که بیشتر سؤالها مربوط به‏ اخبار خارجی بود،البته درباره مسایل داخلی هم‏ اطلاعات داشتم.آن موقع هنوز تلفن نداشتیم.

نامه‏ای برایم آمد و اعلام کردند که شاگرد اول‏ شده‏ام و از من دعوت به مصاحبه و کار شده بود.

پروفسور مولانا نفر دوم ایستاده از راست در جمع شرکت کنندگان کنفرانس«مرکز شرق و غرب»پروفسور شرام‏ نفر سوم ایستاده از چپ همکار مولانا

اینطور بود که در کیهان مشغول به کار شدم.

کیهان فرهنگی:آن وقت چند ساله بودید؟

پروفسور مولانا:هفده سال داشتم.

کیهان فرهنگی:کارتان را از کجا شروع کردید؟

پروفسور مولانا:کار من با کیهان فرهنگی آغاز شد.آنها به من گفتند که می‏خواهند مجله‏ای‏ هفتگی به نام کیهان فرهنگی منتشر کنند و آقای‏ ریاحی هم به سردبیری انتخاب شده بود.

مصباح زاده با من صحبت کرد و گفت:شما می‏توانید در کیهان فرهنگی کار کنید،اما به عنوان‏ معاون آقای ریاحی.

کیهان فرهنگی:صفحه مشخصی در کیهان‏ فرهنگی داشتید؟

پروفسور مولانا:من می‏رفتم دنبال کارها و گزارشهای دانشگاهی و مراکز فرهنگی جدید و قدیم را هم معرفی می‏کردم و از کنگره‏ها هم خبر و گزارش می‏آوردم.حدود هشتاد درصد گزارشهای‏ مراکز فرهنگی،تحصیلی جدید و قدیم که آنجا آمده،کار من است ولی اسم ندارند.البته هفته‏نامه‏ کیهان فرهنگی مدت زیادی دوام نیاورد.

کیهان فرهنگی:این در چه سالی بود؟

پروفسور مولانا:سال 1334 بود و فکر می‏کنم‏ سال 1335 تعطیل شد.آن موقع من در دانشگاه‏ اقتصاد می‏خواندم و به همین دلیل،صفحه‏ اقتصادی روزنامه کیهان را به من دادند.بعد اتفاق‏ ناگواری افتاد که تأثیر ناراحت کننده‏ای در زندگیم‏ گذاشت.پدر و مادرم در یک حادثه رانندگی فوت‏ شدند و این برای من بسیار ناگوار بود.من بعد از آن حادثه فکر کردم شاید مناسب نباشد که در روزنامه کار کنم و خوشبختانه همان موقع از طرف‏ دانشگاه بورسی به من دادند که برای مدت شش ماه‏ به آمریکا بروم.این بورسیه ادامه پیدا کرد تا اینکه‏ دکترایم را از آمریکا گرفتم.

پروفسور مولانا:موقع تحصیل در آمریکا یک‏ اتفاق جالبی برایم پیش آمد،یک روز پروفسور مشاور دانشگاه به من گفت:شما اینجا یک امتحانی‏ بدهید،ما شما را در صورت موفقیت امتیاز می‏دهیم.من پذیرفتم و امتحان فیزیک و شیمی و ریاضی دادم و قبول شدم.بعد امتحان تاریخ بود.

نتیجه امتحان تاریخ برای آنها شگفت آور بود!آخر آن سال‏ها در ایران به تاریخ اروپا و آمریکا بیشتر از تاریخ خودمان اهمیت می‏دادند!

ما حتی یاد گرفته بودیم که مثلا تولید گندم در ایالت«آیوا»در آمریکا چقدر است!بنده هم تا دلتان‏ بخواهد،این نوع اطلاعات را داشتم.در زمینه‏ انقلاب کبیر فرانسه و در مورد تاریخ جنگ‏های‏ آمریکا و اروپا،آثار زیادی هم از هوگو،بالزاک، مترلینگ و آلکساندر دوما خوانده بودم و این برای نادر طالب‏زاده اردوبادی،متولد سال 1332 و فارغ التحصیل کالج«رالف میکن»در رشته

ادبیات انگلیسی و همچنین،فارغ التحصیل رشته کارگردانی از دانشگاه کلمبیا در آمریکاست.

طالب‏زاده قبل از پیروزی انقلاب اسلامی،مدت‏ها در کلاس‏های دانشگاه پروفسور مولانا در آمریکا حضور داشته است.

وی از جمله کارگردانان مستندساز دوران دفاع مقدس و از همکاران و همگامان فکری و هنری‏ شهید سید مرتضی آوینی است که همکاری خود را از پایان جنگ تا سال 72 با آن شهید ادامه‏ داد.

طالب‏زاده پس از پیروزی انقلاب،مسئولیت‏هایی چون:ریاست بخش بین الملل بنیاد سینمایی‏ فارابی،مدیر کل تحقیقات سینمایی و سمعی و بصری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز،ریاست‏ مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی(باغ فردوس)را به عهده داشته است.

در دوسال اخیر،وی مدیریت ادارهء کل تأمین برنامه خارجی سیما را نیز برعهده گرفته است.

در حال حاضر،طالب‏زاده علاوه بر مسئولیت‏های اداری،سریالی پیرامون زندگی حضرت‏ مسیح(ع)با نام«بشارت»در دست تهیه دارد.

آن‏ها خیلی جالب و عجیب بود.

کیهان فرهنگی:دوره لیسانس و فوق لیسانس شما چقدر طول کشید؟

پروفسور مولانا:من در عرض یک سال‏ لیسانس گرفتم و فوق لیسانس هم همینطور.

کیهان فرهنگی:از آن سال‏ها چه خاطره جالبی‏ دارید؟

پروفسور مولانا:یادم هست یکبار برای پروژه‏ خبری باید می‏رفتم با یکی از شخصیت‏های شهر گفت و گو کنم.این کار نمره داشت و حوزه کار من،شهرداری شیکاگو بود.خیلی زود با شهردار آنجا آشنا شدم.همه را با اسم کوچک صدا می‏کرد.

او مردی بود به نام آقای«دیلی»،که هنوز هم‏ نوه‏های او در آن شهر،صاحب قدرت و مقام‏اند.

کیهان فرهنگی:این در چه سالی بود؟

پروفسور مولانا:فکر می‏کنم 1950 بود.این‏ آقای دیلی از نخبگان سیاسی حزب دمکرات بود.

همان کسی که کندی را رئیس جمهور کرد.کندی‏ از ایالت«ایلی نوی»در شیکاگو بیشترین رأی را آورد و نیکسون را شکست داد.آقای دیلی آن زمان، هم ماشین سیاسی حزب دمکرات بود و هم شهردار شهر شیکاگو.حزب دمکرات آن موقع معروف بود به«حزبی با بزرگترین تخلف انتخاباتی»،مردم در آمریکا می‏گویند:حزب دمکرات جای فساد انتخاباتی است.من آنجا برای اولین بار یاد گرفتم‏ که رأی عوض کردن یعنی چه!؟و این را روزی اگر نه برای مردم دنیا،حداقل باید برای مردم آمریکا توضیح بدهم.

کیهان فرهنگی:در دوره‏ی دکتری هم شما بورسیه‏ بودید؟

پروفسور مولانا:بله،داستانش جالب است.

در آمریکا رسم است،یعنی بهتر است شما بورسیه‏ موسسه‏ای،یا یک کمپانی و خلاصه یک جایی‏ باشید.نباید خودت شهریه بدهی.آنجا بورس زیاد \*حزب دمکرات آن موقع معروف‏ بود به«حزبی با بزرگترین‏ تخلف انتخاباتی»،من آنجا برای‏ اولین بار یاد گرفتم که رأی‏ عوض کردن یعنی چه!؟و این را روزی اگر نه برای مردم دنیا، حداقل باید برای مردم آمریکا توضیح بدهم.

است.تنها کسانی که خیلی ثروتمند هستند،پول‏ می‏دهند.من هم همین کار را کردم.اول فکر کردم‏ بروم هاروارد و آنجا درس بخوانم.آن موقع، رئیس رشته اسلام‏شناسی هاروارد شخصی بود به‏ نام«سرگت»،او یک انگلیسی معروف بود که از دانشگاه کمبریج به آنجا آمده بود.خودش شخصا برایم نامه نوشت و گفت:خوشحالم که شما علاقه‏مند هستید در هاروارد اسلام شناسی بخوانید و بعد به من گفت:شما علاوه بر شهریه،هشتصد دلار هم به عنوان کمک خواهید گرفت.من اول‏ پیش خودم فکر کردم که خوب است؛اما روزی که‏ رفتم با استاد مشاوری که مرا تا فوق لیسانس‏ راهنمایی کرده بود خداحافظی کنم،ایشان به من‏ گفت:کجا می‏خواهی بروی؟گفتم هاروارد. گفت:می‏خواهی آنجا چه بخوانی؟گفتم‏ اسلام شناسی در خاورمیانه و شاید هم تمدن‏ اسلامی،گفت:عجب!تو خودت مسلمانی،از خاورمیانه هم آمده‏ای،چرا می‏خواهی‏ اسلام شناسی در خاورمیانه را در هاروارد بخوانی؟ گفتم آخر آن‏ها متخصص هستند،گفت:ببین!من‏ خودم جامعه‏شناسی خوانده‏ام،اما راجع به اسلام‏ هیچ چیز نمی‏دانم!بهتر است در هاروارد چیز دیگری بخوانی.گفتم آخر این رشته را دوست‏ دارم.گفت:تشخیص من این است.بعد پرسید: آنجا چقدر می‏دهند؟گفتم هشتصد دلار،گفت: ما به تو دو هزار دلار می‏دهیم.من متقاعد شدم. وقتی شروع کردم،دیدم دانشگاهی که مرا پذیرفته، بزرگترین مرکز تعلیم علوم جدید است.آن موقع‏ جنبشی علمی در آمریکا راه افتاده بود که به نام«علوم‏ رفتاری»معروف شده بود.آمریکایی‏ها می‏خواستند علوم سیاسی،علوم اقتصادی و جامعه شناسی را با ریاضیات تلفیق کنند و این علم‏ را مثل فیزیک و شیمی کنند و این برای من جالب‏ بود،چون آنجا چیزهایی یاد گرفتم که اگر به‏ هاروارد می‏رفتم،آنها را نمی‏آموختم.آنجا آموختم‏ که تئوری بازی‏ها و جنگ یعنی چه؟آنجا روانشناسی اجتماعی و کنترل رسانه‏ها و افکار عمومی را مطالعه و تحقیق می‏کردند و فرآیند تصمیم سازی و تصمیم گیری را در گروه‏های‏ اجتماعی مورد بررسی قرار می‏دادند.تازه اینترنت‏ به دانشگاه وصل شده بود،علم سایبرنیتیک هم به‏ کمک آمده بود.آن‏ها در حقیقت زیر ساخت‏های‏ علمی و فکری آمریکا را برای نسل‏های آینده سامان‏ می‏دادند.

کیهان فرهنگی:از خاطرات دوران دکترایتان‏ بفرمایید.

پروفسور مولانا:من در دوره دکتری دستیار یکی از پروفسورهای معروف آنجا بودم.خاطرم‏ هست درسی به نام«جمعیت شناسی»گرفتم.استاد من در آن درس جامعه شناس سخت گیر و معروفی‏ بود.ایشان به ما گفت:همه باید پروژه تحقیقی‏ انجام بدهید و به من گفت:شما باید تحقیقی روی‏ جمعیت شناسی بر اساس نظریات ابن خلدون‏ بنویسی و گفت:ابن خلدون،پدر بزرگ«مالتوس» است.آن موقع در غرب ابن خلدون را زیاد نمی‏شناختند.من این درس را پاییز 1953 گرفتم‏ و این،چاپ شده است.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر،توجه به آثار ابن خلدون در آثار شما خیلی محسوس‏ است.گویا در جنبه‏های دیگر هم روی‏ نظریات ایشان کار کرده‏اید؟

پروفسور مولانا:بله،ابن خلدون واقعا دانشمند بزرگی است و نظریاتش در فلسفه تاریخ، جمعیت شناسی،تمدن و حتی«پروپا گاندا»خیلی‏ مهم است.

دکتر جلالی:آقای دکتر،از اساتیدتان چه کسی‏ بیشتر بر شما تاثیر داشته است؟

پروفسور مولانا:آنجا یک استادی بود به نام‏ «هارول گیتس»،که حالا باز نشسته شده است.

ایشان،هم جامعه شناس بود،هم روانشناس.از ارتباطات هم اطلاع داشت.او شخصیت خیلی‏ بزرگی بود.دانشجویان از او می‏ترسیدند و می‏گفتند خیلی سخت گیر است و عقیده داشتند که‏ اگر کسی کلاس«روش‏ها»ی او را بگذراند،دیگر دکترایش تمام است!من یکسال تمام دستیار ایشان‏ بودم.او روی این موضوع تحقیق می‏کرد تا بداند که فرایند تصمیم‏گیری در یک گروه یا سازمان و تحرک آنها در یک جامعه و حکومت،چه تفاوتی‏ دارد با تصمیم گیری‏های دیگر؟

من چون آثار ابن خلدون را مطالعه کرده بودم، کم‏کم جرات می‏کردم از آشنایی‏ام با آثار ابن خلدون‏ و نظریات او در این گونه مسایل،با استادم صحبت‏ کنم.ابن خلدون درباره گروه‏ها و پروپا گاندا کارهای خوبی انجام داده،دیدگاه ابن خلدون‏ درباره پروپا گاندا برعکس ماکیاولی و متفکران‏ غربی است.او می‏گوید:بهترین پروپا گاندا، پروپا گاندای درست و منطبق با حقیقت است.من‏ ملاحظه کردم که پارادایم ایشان،الگوی ایشان، در مقابل پارادایم غرب است.متاسفانه کمتر کسی‏ روی این موضوع کار کرده است.خود ابن خلدون‏ می‏گوید که این نظریه‏ها را از قول انبیاء نقل می‏کند.

یکی از آرزوهای من این است که بتوانم کارم را روی‏ نظریه پروپا گاندای ابن خلدون کامل کنم.

دکتر جلالی:در دوران تحصیل در آمریکا ارتباطتان با خانواده چطور بود؟

پروفسور مولانا:دوران تحصیل من در آنجا پنج شش سال طول کشید و در تمام این مدت،تنها یک بار توانستم با خانواده‏ام تلفنی صحبت کنم.

کیهان فرهنگی:چرا؟

پروفسور مولانا:آن زمان ارتباط مشکل و گران‏ بود و یک روز هم طول می‏کشید!باید مثلا وقت‏ می‏گرفتیم و می‏نشستیم تا آپاراتچی تلفن را می‏گرفت و در صورت ارتباط به ما خبر می‏داد و وصل می‏کرد.حالا ارتباطات خیلی راحت و سریع‏ شده است.ما از نظر تماس و ارتباط با خانواده‏ خیلی مشکل داشتیم.

کیهان فرهنگی:این دوری و مشکلات ارتباط و تنهایی در غربت شما را آزار نمی‏داد؟

پروفسور مولانا:در تمام مدتی که من آنجا درس می‏خواندم،تنها چیزی که مرا تشویق می‏کرد و دلگرمی می‏داد،با وجود همه سختی‏ها،همان‏ تعلیم و تربیت اولیه خانواده بود.من در یک خانواده‏ مذهبی و اسلامی بزرگ شده بودم و همین،قوت‏ قلب می‏داد و در مشکلات به من آرامش می‏داد.

یکی دیگر از خوشبختی‏های من،آشنا شدنم با ابن خلدون بود.شانس دیگری هم آوردم و آن این‏ بود که نرفتم اسلام شناسی را در هاروارد بخوانم، وگرنه شاید چیز دیگری می‏شدم.

کیهان فرهنگی:به عنوان کسی که سالهاست در غرب حضور علمی و فرهنگی دارید، تفاوت کلی آموزش آمریکا و اروپا را با آموزش ما و جهان سوم را در چه‏ چیزهایی می‏بینید،منظورم تنها روش‏ تدریس نیست،بلکه آن برآیند کلی و نتایجی است که از درس‏ها می‏گیرند.

پروفسور مولانا:بله،نکته جالبی است.از آموزش علم و سواد،دو نوع می‏شود استفاده کرد.

یعنی دانش می‏تواند ابزار دو نوع بینش قرار بگیرد.

خوب،در آمریکا مدارس ابتدایی،متوسطه، کالج‏ها و دانشگاه‏ها به دانش‏آموزان علوم روز را یاد می‏دهند و بعد هم در جامعه از آن استفاده‏ می‏شود.روش دیگری هم در بعضی از مدارس و دانشگاه‏های خاصی دارند که اینها هم در آمریکا معروف‏اند.در آن مدارس و دانشگاه‏ها،تنها احترام به قانون و مالیات دادن و شهروند خوب‏ بودن بحث نمی‏شود،بلکه آنجا یاد می‏دهند که‏ چگونه باید مالیات گرفت؟و چگونه باید حکومت‏ کرد؟این امر کاملا در درس‏ها و برنامه‏های‏ آمریکایی‏ها مشهود است.این برداشت،از مشخصات برنامه‏ریزی آموزشی انگلستان و فرانسه‏ است؛در حالی که روح تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم و برنامه‏های آموزشی آنها این‏ است که چگونه تحت سلطه‏های خوبی باشیم!

کیهان فرهنگی:آقای دکتر مولانا،همانطور که‏ می‏دانید،جوان بودن جامعه ما و علاقه‏ جوانان برای ورود به عرصه تحصیلات‏ عالی و کمبود امکانات و فضای‏ آموزشی،یکی از مشکلات جوانان ما و خانواده‏هاست،از طرف دیگر،افزایش‏ تعداد دانشجو و پذیرش‏های بی‏رویه، جدای از آن که مشکلات تورم تخصص‏ و توقعات را در جامعه دامن می‏زند، مشکل افت کیفیت را هم با خود به همراه‏ دارد.در جوامع غربی و به ویژه در آمریکا،با این مشکل چه می‏کنند؟

پروفسور مولانا:در همه جوامع این اتفاق‏ می‏افتد.در آمریکا و انگلستان هم وقتی جمعیت‏ زیاد می‏شود و عده زیادی می‏خواهند وارد دانشگاه‏ بشوند،حتی این کمبریج و آکسفورد و هاروارد در می‏مانند و بحث می‏کنند که چکار کنیم تا هم‏ کیفیت را نگهداریم و هم ظرفیت‏ها را بالا ببریم. آنها می‏روند به دنبال زیر ساخت‏های فرهنگ‏ خودشان.ما هم باید قبلا این فکر را می‏کردیم.

البته حالا هم دیر نشده،ولی باید کوشش کنیم که‏ با توجه به فرهنگ و زیر ساخت‏های خودمان راه حل‏ ارائه کنیم.اگر نکنیم،مجبور می‏شویم از الگوهای‏ آماده غربی و وارداتی استفاده کنیم.یعنی تن به یک‏ فرمول دیکته شده بدهیم در حالی که به دلیل تفاوت‏ فرهنگها و زیر ساخت‏ها،این تقلیدها هم جواب‏ نمی‏دهد.باید راه حل‏ها را از درون خودمان بیابیم.

باعث شرمساری است که برای هر چیزی‏ دستمان را به طرف غرب دراز کنیم.مسلمان‏ها قرن‏ها الهام دهندگان دیگران در زمینه علم و اندیشه‏ و هنر بوده‏اند.مگر در قرون وسطی،همین‏ کمبریج و آکسفورد از نظامیه‏ها و دانشگاه‏های‏ مسلمانان در اسپانیا تاثیر نگرفتند؟چرا نباید در برنامه ریزی‏ها به فرهنگ و زیرساخت‏های خودمان‏ متکی نباشیم و همیشه الگوهای آماده وارداتی را بپذیریم؟

کیهان فرهنگی:جناب عالی عمده‏ترین مشکل‏ آموزش عالی ما را در چه چیزی‏ می‏بینید؟

پروفسور مولانا:من وقتی مقایسه می‏کنم‏ دانشگاه‏هایمان را با حوزه‏های علمیه سنتی خودمان‏ در گذشته،می‏بینم که دانشجویان حوزه خیلی‏ روشن می‏دانستند که چه می‏خوانند و چکاره‏ خواهند شد.طلبه می‏دانست که در آینده چکار خواهد کرد و فقط مراتبش فرق داشت؛یکی‏ مدرس می‏شد،یکی فقیه،یک مرجع و یکی مبلغ، به هرحال مطابق ذوق و استعدادشان هر کدام در جایگاه خودشان می‏ایستادند و راهشان معلوم و مشخص بود.در حالی که دانشجوی دانشگاه‏ نمی‏داند اگر پزشکی بخواند حتما پزشک خواهد شد،یا خیر؟شما پزشکی می‏خوانید،می‏روید وزیر خارجه می‏شوید!پزشکی می‏خوانید،وزیر \*انگاره‏هایی که با حوادث‏ مطابقت نکنند،مشروعیت‏ خودشان را از دست می‏دهند.

مشکل بزرگ عصر ما این است که‏ نظام‏های سیاسی،از انگاره‏سازی عقب افتاده است.در چنین شرایطی،بحران بزرگ‏ سیستم شروع می‏شود.

نفت می‏شوید!مهندسی می‏خوانید،کار دیگری‏ می‏گیرید!!این کار برای کشور ضرر دارد.انسان‏ باید به کاری بپردازد که واقعا دوست داشته باشد و در آن کار هم تخصص داشته باشد.قبل از انقلاب‏ بارها در داخل و خارج کشور به من پیشنهاد می‏شد که وارد سیاست بشوم،معاون فلان انجمن بشوم، حتی وزیر بشوم،اما من نپذیرفتم،چون اصلا آدم‏ اداری نیستم،اگر می‏پذیرفتم هرگز نمی‏توانستم به‏ کارهای علمی‏ام برسم.

کیهان فرهنگی:آقای دکتر مولانا رسانه‏ها در آمریکا چه نقشی دارند و سهم آنها در آگاه‏ کردن مردم آمریکا از مسایل سیاسی- نظامی و فرهنگی چقدر است؟

پروفسور مولانا:در این مورد بگذارید موضوعی را برایتان بگویم.در قضیه حمله صدام‏ به کویت،یک روز صبح ساعت شش خبرنگار شبکه N.B.C با تلفن مرا از خواب بیدار کرد و گفت:با پروفسور مولانا کار داریم.گفتم‏ بفرمایید.گفت شنیده‏اید که صدام حمله کرده به‏ کویت؟ما می‏خواهیم صبح،همین طوری یک‏ چیزی به بینندگان خودمان بگوییم.گفتم،بله من‏ هم شنیده‏ام که صدام به کویت حمله کرده،ولی‏ چه بگویم؟گفت:فکر نمی‏کنید که صدام مثل هیتلر می‏ماند و تجاوز کرده به کشوری دیگر؟گفتم‏ نمی‏دانم،این را از آقای بوش بپرسید که توی این‏ 8 سال گذشته ایشان به صدام کمک کرده است.

گفت:خوب،حالا بگویید که مردم آمریکا چه فکر می‏کنند؟گفتم فکر نمی‏کنند،دارند توی نقشه نگاه‏ می‏کنند ببینند کویت کجاست!؟قضیه افغانستان هم‏ همین طور بود.مردم آمریکا اصلا نمی‏دانستند افغانستان کجاست،تا بفهمند آنجا چه اتفاقی افتاده‏ است؟ما یکی از پروژه‏های مهم تحقیقی که داشتیم‏ مربوط به جنگ خلیج فارس بود که در کتاب‏ «پیروزی تصویر»آمده است.این کتاب توسط دو استاد دانشگاه ماساچوست تحقیق شده.پژوهش‏ آنها نشان می‏دهد که در مسأله جنگ خلیج فارس، آمریکا به گونه‏ای برنامه‏ریزی کرده بود که مردم‏ آمریکا هرچه بیشتر تلویزیون می‏دیدند،کمتر می‏دانستند چه چه‏ اتفاقی دارد می‏افتد!!یادم هست که،آنجا فصلی‏ را آورده‏اند با این عنوان:«هر چه بیشتر نگاه کنی‏ کمتر دانش داری»

طالب‏زاده:جالب است که پروفسور مولانا در کلاس‏هایشان در آمریکا،همیشه این افسونگری‏ تبلیغاتی آمریکا در بی‏خبر گذاشتن مردم مرتب‏ اشاره می‏کردند و حالا تنها مصادیقش فرق می‏کند.

من فکر می‏کنم بی‏عدالتی تبلیغی غرب و آمریکا علیه انقلاب اسلامی ایران،دیگر از مرحله ظلم هم‏ گذشته و دارد خیلی کاریکاتوری می‏شود!

کیهان فرهنگی:تصور نمی‏کنید حضور فیزیکی‏ آمریکایی‏ها در افغانستان،به نوعی‏ عقبگرد است.آمریکایی‏ها در گذشته با اشاره‏ای نیروهای نظامی و سیاسی‏ مناطق مختلف جهان را بسیج می‏کردند و از راه دور مقاصدشان را پیش می‏بردند و کارهایشان را سامان می‏دادند.حالا کار به جایی رسیده است که باید خودشان حضور پیدا کنند در منطقه و سرباز پیاده کنند.آیا این کار در نفس‏ امر،به مفهوم شکست انگاره‏سازی‏های‏ آنها نیست؟که در پی اسطوره‏شکنی‏ آمریکا توسط انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاده است.معلوم است که شیوه‏های‏ سابق دیگر جواب نمی‏دهد و اسطوره‏ قدرت آنها در جهان شکسته شده است‏ و تهدیدها دیگر اثر ندارد.

طالب‏زاده:عرض کنم،این که آنها متوسل به‏ زور شده‏اند.در واقع بهترین بهانه را همان ماجرای‏ انفجار برج‏های دوقلو به آنها داد.از نظر آنها این‏ انفجار بهترین فرصت برای همه چیز است.البته‏ پشت سر همه این حرفها،مسأله اسراییل است و آنها می‏خواهند قال این قضیه را بکنند و کشورهای‏ اسلامی را وادار به تسلیم و سازش با اسرائیل کنند.

فهمیده‏اند که غیر از زور،هیچ چیز دیگری جواب‏ نمی‏دهد.برای همین از بمب‏هایی استفاده می‏کنند که 60 متر زیر زمین می‏رود و بعد منفجر می‏شود.

پروفسور مولانا:انگاره‏هایی که با حوادث‏ مطابقت نکنند،مشروعیت خودشان را از دست‏ می‏دهند.مشکل بزرگ عصر ما این است که در خود نظام‏های سیاسی،از بس تناقض زیاد به وجود می‏آید که انگاره سازی عقب افتاده است.در چنین‏ شرایطی،بحران بزرگ سیستم شروع می‏شود.

کیهان فرهنگی:به عنوان یک نگاه بیرونی، مشکلات سیستم آمریکا و دولتمردان آن‏ را در چه چیزهایی می‏بینید؟

پروفسور مولانا:به عقیده بنده،آمریکا با دو مشکل عمده بزرگ اطلاعاتی سروکار دارد.یکی‏ اینکه چگونه اسطوره‏ها و انگاره‏های خودش را نگه‏ دارد که بتواند ماشین اقتصادی،فرهنگی و سیاسی‏اش را براند،و به همین دلیل،همیشه عادت‏ داشته که یک دشمن داشته باشد،تا بتواند افکار عمومی را حول آن بسیج کند و اگر نداشته باشد، آن را خلق کند.و دوم تناقضات داخلی‏ آمریکاست.یکی در مورد دمکراسی و دیگری‏ درباره جمعیت مهاجرین،کسانی که از هر جای‏ جهان به آمریکا آمده‏اند.

آن نوع دمکراسی که توسط متفکران قرن‏ هجدهم و نوزدهم تبیین شده با دمکراسی اوایل قرن‏ بیست و یکم تفاوت دارد.مشکل دیگر،همانطور که گفتم،مشکل مهاجرین است.آمریکای امروز دیگر آمریکای آنگلوساکسون گذشته نیست.من‏ فکر می‏کنم یکی از بزرگترین مشکلات آمریکا در پنج سال آینده،همین مشکل مهاجرین خواهد بود.

این سی یا چهل درصدی که در بیست سال اخیر به‏ آمریکا آمده‏اند و جزو مالیات دهندگان هستند.آنها در دانشگاه‏ها،در کارخانه‏ها و بانک‏های اطلاعاتی‏ و همه جا هستند و ادعاهایی دارند.

کیهان فرهنگی:یعنی همان ایالات متحده‏ نامتحد؟

پروفسور مولانا:دولتمردان آمریکا دوست‏ دارند که مردم جهان،آمریکا را یک واحد متحد ببینند و کاخ سفید را هم نماینده اقتدار مقدس این‏ واحد منسجم بدانند،در حالی که دیگر اینطور نیست.خوب،اگر ادوارد سعید و میلیونها نفر دیگر که این سی،چهل سال اخیر به آمریکا آمده‏اند اعلام کنند که آن وحدت فکری اولیه آمریکا را ندارند،چه بر سر آمریکا خواهد آمد؟

طالب‏زاده:آمریکا در جنگ دوم،متفقین را محور شرارت خواند،پس از جنگ هم دشمن‏ فرضی تراشیدند برای خودشان،حالا هم چند کشور دیگر را محور شرارت و دشمنی با آمریکا قرار داده‏اند.یادم هست که یک نویسنده آمریکایی گفته‏ بود:بوش مردم آمریکا را یک مشت گاوچران‏ تصور کرده و تحلیل او تنها،تحلیل یک کابوی‏ تگزاسی می‏تواند باشد.

اما به هر حال،آنها در این دشمن تراشی‏ دروغین،تا حدی موفق بوده‏اند،یعنی همین که‏ شصت نفر از به اصطلاح روشنفکران آمریکایی‏ می‏آیند و حمایت می‏کنند از سیاست‏های بوش، نشاندهنده این توفیق نسبی بوش و گروه او در این‏ فریب بزرگ است.

بوش با یک حرف‏های خیلی ساده،کار بزرگی‏ می‏خواهد بکند.وقتی من دیدم کسانی مثل ساموئل‏ هانتینگتون هم آمده‏اند و آن اعلامیه را امضا کرده‏اند،واقعا یکه خوردم که چطور این‏ها به این‏ سادگی فریب می‏خورند!البته می‏دانم که قضیه به‏ همین سادگی‏ها هم نیست و نقشه‏ای در کار است،

ولی به هر حال،این دشمن تراشی آنها ابتکار جالبی‏ است!

کیهان فرهنگی:آقای دکتر مولانا چه شد که این‏ روشنفکران به سادگی به دام بوش‏ افتادند،واقعا موضوع به همین سادگی‏ بود،یا تشکیلات و سازماندهی در پس‏ آن بود؟

پروفسور مولانا:جالب است که در دمکراسی‏ آمریکا،معمولا روشنفکران،روزنامه نگاران، نویسندگان،اگر نه همه آنها لااقل یک عده‏ای از آنها،همیشه نقش انتقادی را در مسایل سیاسی بازی‏ می‏کردند و برای خودشان هم اسمی درست‏ می‏کردند و بازتاب‏ها و اطلاعات مفیدی هم به‏ جامعه می‏دادند،اما حالا یک جریانی به وجود آمده‏ که روشنفکران منتقد را هم کاملا به طرف راست‏ کشانده و آمده‏اند نامه‏ای را امضا کرده‏اند که خلاف‏ آن عرف روشنفکری بود!البته این نامه را در داخل‏ آمریکا چاپ نکرده‏اند.بیشتر جنبه صادراتی و بیرونی داشته و این خیلی جالب است،چون‏ مدلولات آن نامه آنقدر مضحک بود که اگر در داخل‏ چاپ می‏شد،به تناقضات اضافه می‏شد،ولی در عین حال می‏خواهند یک جبهه روشنفکری به‏ موازات کاخ سفید به وجود بیاورند.اگر شما این‏ نامه را به دقت بخوانید با این که یکی دو جمله‏ متفاوت گذاشته‏اند که پز روشنفکری حفظ بشود، ولی پیام اصلی،همان پیام آقای بوش یا گروه‏ آن‏هاست.

دکتر جلالی:آقای دکتر مولانا!بنظر می‏رسد با توجه به اندیشه‏های هانیتنگتون درباره جنگ‏ تمدن‏ها و یا نظریه فوکویاما درباره انتهای تاریخ و موضوع سوسیال دمکراسی،فرصتی تاریخی برای‏ این دو نفر ایجاد شده که به نظریات خودشان جنبه‏ عینی و عملی بدهند و تئوری‏ها را به عمل تبدیل‏ کنند.جناب عالی این موضوع را یک فرصت متقابل‏ ایجاد شده برای آقای بوش،هانتینگتون و فوکویاما نمی‏بینید؟

پروفسور مولانا:ببینید!آن تصویری که ما توی‏ رسانه‏ها دیدیم در پنج شش ماه گذشته،درست‏ کمک می‏کند به تحولاتی که بعدها هانتینگتون برای‏ جنگ تمدن‏ها داشته و مشخصا جنگ تمدن اسلامی با تمدن غرب،توجه می‏کنید!باید دقت کنیم که‏ آقای هانتینگتون یا آقای فوکویاما،که از چند سال‏ پیش در مورد انتهای تاریخ و جنگ تمدن‏ها صحبت‏ می‏کردند واقعا تنها از جنبه علمی و روشنفکری‏ نظریه پردازی می‏کردند،یا با این صحبت‏ها، پایه‏های یک مدلولات جدیدی را درست می‏کردند که وقتی نظام آمریکا در بحران قرار می‏گیرد بگویند:ببینید،این بوده است آنچه ما می‏گفتیم.

البته می‏دانیم که بین این نوع متفکرین در غرب و آمریکا با سیاستگذاری‏های حال و آینده آمریکا رابطه‏ خیلی مستقیمی وجود دارد.

دکتر جلالی:یعنی حاکمیت به دنبال یک چنین‏ نظریه پردازی‏هایی بوده برای وقت بحران که از آن‏ استفاده کند؟

پروفسور مولانا:بله،کاملا صحیح است‏ هماهنگی نظریه پردازان و سیاستگذاری خارجی‏ آمریکا و منافع سرمایه‏داران به بعد از جنگ جهانی‏ دوم باز می‏گردد آن‏گاه که موضوع توسعه و مدرن‏ شدن پیش آمد و موضوع کمک آمریکا تحت عنوان‏ برنامه مارشال برای اروپا و برنامه دکترین ترومن‏ واصل چهار برای کشورهای جهان سوم مطرح‏ شد.همان موقع شما می‏بینید که بنیاد فورد و دانشگاه‏های بزرگ آمریکا و جاهای دیگر شروع‏ می‏کنند به مطالعه که ببینند کشورهای عقب افتاده و یا در حال توسعه،به اصطلاح آنها،اگر بخواهند برسند به یک سطحی از توسعه چه باید بکنند؟این‏ چه باید بکنند،عین سیاستگذاری‏هایی است که‏ دولت فدرال آمریکا به عهده می‏گیرد.هم در برنامه‏ مارشال و هم اصل چهار ترومن.مثلا دمکراسی‏ هیچوقت نمی‏تواند بیاید در کشوری تا پایه‏های‏ اقتصادی آن کشور،به پایه سرمایه‏داری و مصرف گرایی که تجویز شده برسد.بعد که اصل‏ چهار ترومن تبدیل شد به سازمان کمک‏های‏ خارجی آمریکا و توسعه پیدا کرد،اینها کمک‏هایشان درست مطابق نظریه پردازی‏های‏ توسعه است.

می‏بینیم که بانک جهانی می‏گوید:ما وقتی به‏ شما این وام را می‏دهیم که این کار را بکنید و آن کار را نکنید.مثلا یکی این است که باید یک‏ تجدیدنظری در مورد قوانین کلی کشورتان بکنید! ببینید!خیلی مهم است.می‏گوید:از قانون اساسی‏ خودتان شروع کنید تا گمرک.یا اینکه تعلیمات و آموزش شهری را عوض کنید.این از نظر زیر ساخت‏ها خیلی مهم است.

دکتر جلالی:معذرت می‏خواهم اگر این بیانیه‏ که امضای روشنفکران آمریکایی را دارد،واقعا از طرف روشنفکران است و در راستای توجیه‏ سیاست‏های دولت آمریکا هم هست،خوب این‏ می‏تواند مقوم افکار عمومی آمریکا باشد،در حالی‏ که شما می‏فرمایید در داخل آمریکا این اعلامیه‏ منتشر نشده است.دلیلش چیست؟

\*کیهان فرهنگی:آنجا مردم را با چه شیوه‏هایی از مسایل‏ مهم دور نگه می‏دارند.

\*مولانا:من گاهی اوقات به‏ صورت شوخی از دانشجویانم‏ در آمریکا می‏خواهم که اسم‏ پنج روشنفکر آمریکایی را ببرند می‏بینیم که تنها اسم دو نفر را بیشتر نمی‏دانند!تازه‏ این‏ها قشر باسواد و دانشجوی آنجا هستند.

پروفسور مولانا:گفتم،برای این که این‏ اعلامیه،گفتمانش آنقدر ضعیف بوده که خودشان‏ تشخیص داده‏اند که تأثیرات منفی در آمریکا بر جا خواهد گذاشت.ببینید!از وقتی که جنگ افغانستان‏ شروع شد،یک دایره پروپاگاندا در پنتاگون تاسیس‏ شد و خودشان هم اعلام کردند و یکی از معاونین‏ وزارت خارجه آمریکا مامور پروپاگاندا شد،واین‏ خانم هم از کسانی بود که ما می‏گوییم از خیابان‏ «هادیسون»آمده،خیابان هادیسون اصطلاحا به‏ خیابانی گفته می‏شود که تمام آژانس‏های تبلیغاتی‏ آنجا هستند.ایشان هیچ سابقه‏ای در دیپلماسی‏ ندارد.او را آورده‏اند که آن روش‏های بازاریابی و تبلیغاتی را برای سیاست خارجی آمریکا در موضوع‏ افغانستان و آسیای مرکزی اجرا کند!اینها همه در مطبوعات حلاجی شده،این اعلامیه روشنفکران‏ آمریکایی هم یکی از محصولات این ماشین‏ پروپاگانداست.

اینها با این همه مطالعاتی که کرده‏اند تا به حال، اذعان کردند که ما تمام سعی‏مان را کرده‏ایم ولی‏ داریم اشتباه می‏رویم.این حقیقت است،شما که‏ در تهران هستید،این موضوع را بیشتر می‏دانید تا آنکه در واشنگتن است.

کیهان فرهنگی:آنجا مردم را با چه شیوه‏هایی از مسایل مهم دور نگه می‏دارند و چطور می‏شود که اهالی واشنگتن،بوستون و شیکاگو از آنها که خارج از آمریکا هستند،در امور سیاسی آمریکا کمتر می‏دانند؟

پروفسور مولانا:این مساله برمی‏گردد به‏ موضوع کنترل رسانه‏ها و دسترسی به این نوع‏ اطلاعات.شما فکر نکنید همه مردم آمریکا هر روز صبح پا می‏شوند و مطالعه می‏کنند و همه چیز هم‏ توی اینترنت هست،و می‏روند حقیقت را پیدا می‏کنند و تناقضات خبرها را هم در می‏آورند؛نه‏ اصلا چنین چیزی نیست،و اصلا این کار را نمی‏کنند.آنقدر کار دارند که به آن نمی‏رسند.آن‏ افرادی هم که کار ندارند،آنقدر آگهی می‏بینند که‏ اینترنت به آنها نمی‏رسد.علت این که شما این اخبار را می‏دانید و تناقضات حرفهایشان را در می‏آورید، به خاطر این است که شما انگیزه دارید،انگیزه‏ سیاسی دارید.شما یک دشمن دارید و می‏خواهید اطلاعاتی از آن بدست بیاورید و به همین دلیل‏ می‏خوانید،می‏بینید و جست‏وجو می‏کنید.آنها که‏ اینطور نیستند.از طرف دیگر،بعد از جنگ دوم‏ جهانی آمریکا کاملا عوض شده.امروز در بهترین‏ مجله‏های آمریکا،تنها اخبار ورزشکاران و هنرپیشه‏ها نوشته می‏شود.درباره آدم‏های ثروتمند و درباره تفریحات مختلف می‏نویسند.

من گاهی اوقات به صورت شوخی از دانشجویانم در آمریکا می‏خواهم که اسم پنج‏ روشنفکر آمریکایی را ببرند تا به آنها نمره بدهم، مثلا 15،بعد نمره‏ها را زیاد می‏کنم به 16،17 و 18 می‏بینیم که تنها اسم دو نفر را بیشتر نمی‏دانند! تازه این‏ها قشر باسواد و دانشجوی آنجا هستند،نه‏ آدم‏های کم‏سواد.آقای نوآم چامسکی برای خیلی‏ از دانشجویان شناخته شده نیست!ادوارد سعید را نمی‏دانند اصلا که کیست!جز آنها که ادوارد سعیدی هستند.

ما امروز توی آمریکا روشنفکری که منتقد باشد نداریم،همانطور که می‏توانم بگویم فیلسوف‏ نداریم،آمریکای امروز حتی خبرنگاران نیمه‏ فیلسوف مثل«والتر لیپمن»هم ندارد.در گذشته‏ روزنامه نگاران آمریکایی می‏گفتند:ما روزنامه نگاران حرفه‏ای هستیم و بنابراین باید حقیقت را حفاظت کنیم و حرف راست بزنیم،تا آنجا که می‏توانیم.حالا،روزنامه نگاری در آمریکا هست به نام:«تامس فریدمن»که همه جا هم‏ می‏رود،او پس از حوادث اخیر و انفجار برج‏ها و حمله آمریکا به افغانستان،می‏آید به تلویزیون و صراحتا می‏گوید:حالا وقت سمینار و بررسی و انتقاد و مطالعه نیست،حالا همه ما باید توی جبهه‏ حاضر باشیم و جنگ کنیم.

طالب‏زاده:دقیقا همان هفته اول بعد از واقعه‏ 11 سپتامبر،مجله تایم،یک شماره مخصوص‏ منتشر کرد که تبلیغات نبود،و این برای اولین‏ بار بود که تایم بی‏تبلیغات بود!فقط روی موضوع‏ انفجار برج‏ها متمرکز بود.آخرین مطلب این‏ مجله،مقاله«لنس مورو»بود و در شماره بعد هم‏ نوشته بودند که این مقاله باید تکثیر شود و تمام‏ دبستانی‏ها و دبیرستانی‏ها باید آن را بخوانند!

جوهر حرف آقای لنس مورو به عنوان یک‏ روشنفکر آمریکایی یک کلمه بود:«ما باید بجنگیم» خیلی صاف و پوست کنده و رک!

هفته بعد،مقاله دیگری خواندم که نوشته بود: هر کس توی آمریکاست،باید این مقاله لنس مورو را بخواند!لنس مورو،مردم آمریکا را به جنگیدن‏ ترغیب کرده و نوشته بود:آمریکائی‏ها!باید به‏ غیرتتان بربخورد!و آخرین جمله‏اش هم این بود که:جهان اسلام اعلان جنگ کرده به دنیای‏ متمدن!!مدتهاست که در نشریات آمریکایی که من‏ مرتب می‏خوانم،دیگر تحلیل نیست،همه چیز در مسیر سیاست خارجی آمریکاست،همه چیز در جهت توجیه و پشتیبانی سیاست خارجی بوش و گروه اوست؛خیلی جدی و محکم،انگار که هیچ‏ مخالفتی وجود ندارد و هیچ نظریه و تحلیل دیگری‏ در آمریکا نیست!

دکتر جلالی:واقعا نظریه و مخالفتی نیست، یا سانسور است؟

طالب‏زاده:گفتم،انگار توافق شده که فقط پشتیبانی کنند،قطعا مخالف هم هست اما در مطبوعات سانسور می‏شود.در نشریات سابق‏ آمریکا در صفحه وسط یا آخر یک صفحه تحلیل‏ سیاسی بود و مخصوصا در بحران‏ها،حالا اصلا تحلیل نیست که شما چرا باید بجنگید و چه کاری‏ می‏خواهید بکنید؟روشنفکران آمریکایی هم‏ حمایت می‏کنند از اقدامات جنگ‏طلبانه بوش و به‏ طور ضمنی می‏گویند:شما همین دیوانگی را حفظ کن!

پروفسور مولانا:من قبل از اینکه به ایران بیایم، در همین سفر اخیر،در یکی از شبکه‏های تلویزیونی‏ آمریکا برنامه‏ای از شخصی به نام«کاپلن»دیدم. کاپلن یکی از دبیرهای مجله آتلانتیک است.او یکی از کسانی است که به موازات هانتینگتون کار می‏کند و می‏گوید:دنیا کاملا به طرف هرج و مرج‏ دارد می‏رود.این آقای کاپلن در یک برنامه‏ تلویزیونی به نام،«چارلی روز»که برنامه مورد علاقه تحصیلکرده‏های آمریکاست،صراحتا

پروفسور مولانا در کنار هربرت شیلر

می‏گفت:

«ما باید نظام ایران را براندازیم و این کار را باید از طریق مجلات و روزنامه‏ها و کامپیوتر و اینترنت‏ انجام بدهیم.

کاپلن می‏گفت:باید تا می‏توانیم پول بدهیم تا نفوذ پیدا کنیم،به همین صراحت می‏گفت که ما همین کار را جاهای دیگر مثل شوروی و آلمان‏ شرقی کردیم و شد!اینها در سطح دیپلماسی پنهان‏ نیست،در سطح خیلی آشکاری است!

کیهان فرهنگی:در این شرایط قطعا بخشی از سیاستگذاری‏های نفوذی آن‏ها در مورد ترجمه و نشر کتاب است.آقای دکتر مولانا،سیاست ترجمه و نشر کتاب‏ خارجی را در ایران بویژه در دو دهه اخیر چگونه ارزیابی می‏کنید؟

پروفسور مولانا:برای کشوری مثل ما،ترجمه‏ آثار خارجیان،خیلی مهم و حیاتی است.من وقتی‏ به مجموعه آثار ترجمه شده به زبان فارسی، خصوصا در این دو دهه اخیر،نگاه می‏کنم،می‏بینم‏ که اولا این،یک جریان یک طرفه است،ثانیا وقتی‏ که نگاه می‏کنم به زمینه و رشته تخصصی خودم، به علوم اجتماعی،ارتباطات و تقریبا اقتصاد، می‏بینم که در دو دهه اخیر،بیشتر آثار کهنه شده‏ غرب در ایران ترجمه و ترویج می‏شود.یک جنبه‏ آن حتما سوداگری سیاسی و مالی است.بسیاری‏ از این کتاب‏ها،آثار سطح پایینی هستند.من شک‏ ندارم که اینها با نقشه خاصی ترجمه و چاپ‏ می‏شود.یعنی کشورهای دیگر تشویق می‏کنند.از جنبه سیاسی و تهاجم فرهنگی سیاسی و دخالت در امور ایران.من خاطرم هست که در جریان جنگ‏ سرد،آمریکایی‏ها بسیاری از کتاب‏های خاص را ترجمه می‏کردند و می‏فرستادند برای کتابخانه‏های‏ مختلف دنیا برای تاثیر گذاری در آن کشورها.آن‏ کتاب‏ها که پولش را هم دولت آمریکا می‏داد، هماهنگ با سیاست خارجی آمریکا بود.البته‏ کتاب‏های مفیدی هم به فارسی ترجمه شده،اما نسبت آنها خیلی کم است.

یک جنبه دیگر،ترجمه آثار خودمان به زبان‏ انگلیسی است.کتاب‏های استاد مطهری،علامه‏ جعفری و دیگر متفکران ما کمتر به انگلیسی ترجمه‏ می‏شود.

مهدی نصیری:جناب پروفسور مولانا ببینید! سوالی که وجود دارد این است که این انقلاب ما بالاخره انقلابی ضد آمریکایی بود.یک انقلاب ضد غربی بود.چرا بعضی از آثار قوی و خوب غرب‏ که در موضوع انتقاد از غرب است،به فارسی‏ ترجمه نکرده‏ایم؟خوب،ناشران خصوصی این‏ کار را به هر دلیلی انجام نداده‏اند و نمی‏دهند.ما ناشران پر قدرت دولتی داریم که پول و امکانات‏ فراوانی دارند.چرا انتشارات صدا و سیما،چنین‏ کاری را نمی‏کند؟من ممکن است برای خودم‏ پاسخی داشته باشم،اما می‏خواهم نظر شما را بدانم.

پروفسور مولانا:من فکر می‏کنم این جریان‏ حداقل دو دلیل دارد.یکی از آنها مربوط به‏ سیاستگذاری و ادراکی است.یعنی تا یک فرد،یک گروه و یک جامعه،اعتماد به نفس نداشته باشد، تا فکر نکند که ما هم یک چیزی داریم و نباید همیشه‏ به نیروی غالب بیگانه نگاه کنیم و آنها را در اولویت‏ بدانیم اوضاع همین طور است.از قرن نوزدهم تا حالا این شیوه ادامه داشته و در ده سال گذشته بدتر هم شده است.شما نشریات علمی خودمان را ببینید،درست مثل این است که فرانسوی‏ها یا انگلیسی‏ها آنها را منتشر می‏کنند!اکثرا ترجمه‏ است.

ما مرعوب غرب شده‏ایم و فکر می‏کنیم تا کس‏ دیگری درباره مقوله‏ای مطلبی ننویسد،ما نباید چیزی بنویسیم!انقلاب تنها تغییر شکل حکومت‏ نیست،حکومت مدرن امروز،علاوه بر قوه‏ اجرائیه،مقننه و قضائیه،نهادهای جدیدی دارد.

این نهادها را هم باید انقلابی کرد.نمی‏شود آنها را رها کرد.من بارها گفته‏ام.خوب،ترجمه هم یکی‏ از آن‏ها،دانشگاه و مطبوعات هم یکی از آن‏ها،ما

حتی این ابتکار را نداریم که به خودمان عنوان بدهیم‏ و یک لغت دیگری را در سیاست به جای چپ و راست به کار ببریم!زیرا در حالت انفعالی هستیم.

مهدی نصیری:خوب،این سوال نسبت به‏ مبانی دیگر هم وارد است.چرا قوه ادراکی ما ضعیف شده؟ما به اندازه کافی پتانسیل ضد آمریکایی داشتیم،پتانسیل ضد غربی داشتیم،چرا در فرهنگ ما،در ترجمه آثار،این اتفاق نیفتاده‏ است؟

دکتر جلالی:شما در سطح سیاستگذاری و سیاستگذاران این سوال را می‏پرسید یا در سطح‏ مردم؟

مهدی نصیری:خوب،الناس علی دین‏ ملوکهم،من مشکل را در خواص می‏بینم.مردم‏ تابع خواص هستند و صادقانه هم هستند.واقعا مردم صادقانه شعار دادند.هیچ نفاقی هم در کار نبود.رهبران هم از سید جمال گرفته تا مرحوم‏ مطهری و شریعتی و دیگران گفته‏اند،اینکه باید به‏ خود باز گردیم،مرعوب نباشیم،مقلد نباشیم،با این همه می‏بینیم که وجودمان را رعب گرفته.

پروفسور مولانا:برای اینکه اگر ما،نیت خوبی‏ داشته باشیم،تظاهرات هم بکنیم،باید تفکر را هم تولید بکنیم،این در ارتباطات خیلی مهم است.

ایمان باید تفکر بشود.ما وقتی تفکر را نداریم، نمی‏توانیم،وقتی تظاهرات می‏کنیم و چیزی را رد می‏کنیم،باید چیز دیگری را جانشین آن کنیم و گرنه‏ دوباره مقلد می‏شویم.

مهدی نصیری:من فکر می‏کنم فقدان بصیرت‏ هم بوده،ما تنها وجه سیاسی غرب را دیده‏ایم.

تنها یک شناختی راجع به غرب سیاسی داریم، غرب فرهنگی را نمی‏شناسیم،غرب فلسفی را نمی‏شناسیم،بالاتر،حتی غرب اقتصادی را هم‏ نمی‏شناسیم.این همه شعار ضد استعماری و ضد چپاولگری داریم،اما«گات»را نمی‏شناسیم! نمی‏فهمیم که چیست؟سازمان تجارت جهانی را نمی‏شناسیم،چون این‏ها را نمی‏شناسیم،تنها شعار سیاسی می‏دهیم.به همین دلیل هم دشمن‏ نفوذ فلسفی،اقتصادی،فرهنگی و نفوذ رسانه‏ای‏ خودش را می‏کند.ما فقط شعاری در سطح‏ می‏دهیم و عمق را فراموش کرده‏ایم.ما فاقد یک‏ غرب شناسی جامع،اصیل و بنیانی در میان نخبگان‏ و خواص خود هستیم.

من فکر می‏کنم یک مجموعه‏ای از این سه‏ موردی که صحبت کردم،یعنی ادراکی، سیاستگذاری و تفکری،باعث شده چنین مشکلی‏ پیش بیاید.اشتباه نشود،نه اینکه ما متفکر نداریم، خیلی‏ها دارند فکر می‏کنند،ولی افکار آن‏ها توضیح و توزیع نمی‏شود.

کیهان فرهنگی:نکته دیگری هم به نظر می‏رسد.

این که غربی‏ها و بویژه آمریکایی‏ها، حداقل از سال 1332 به این طرف،در امور ترجمه آثار،در کشورمان‏ سرمایه‏گذاری کرده‏اند،تبلیغ کرده‏اند، از طریق مطبوعات،سینما و تلویزیون‏ و همین طور موسسات انتشاراتی، سلیقه ساخته‏اند،آنها دستکم 25 سال‏ در ایران فعال ما یشاء بوده‏اند.کتابخانه‏ داشته‏اند،مستشار فرهنگی داشتند، مجله و روزنامه داشتند،ایستگاه‏ رادیویی و تلویزیونی داشتند،کانون‏ زبان و موسسه انتشاراتی فرانکلین را داشتند که ضمن چاپ آثار ویژه، کتاب‏های درسی ما را هم منحصرا چاپ‏ می‏کردند.اکثر فیلم‏های سینمای ما هم‏ در انحصار هالیوود بود.آمارها نشان‏ می‏دهد که بعد از کودتای سال 1332 و نفوذ و سلطه آمریکایی‏ها در ایران،روند مهاجرت از آلمان و فرانسه و انگلیس به‏ سوی آمریکا جریان پیدا کرد.اینها کار تبلیغی و سلیقه‏سازی است،خوب در ترجمه آثار هم دید و سلیقه به مسؤولان‏ و روشنفکران ما دادند و هنوز هم این‏ خط و ربط در کار گزاران فرهنگی ما بعضا دیده می‏شود.

پروفسور مولانا:آقای نصیری فرمودند که چرا ناشران دولتی این کارها را نمی‏کنند؟درست است‏ ما کشور خیلی ثروتمندی هستیم.پس موضوع‏ چیست؟من فکر می‏کنم یا ایمان حقیقی نیست در سیاستگذاران،یا درک درست و کاملی از وضع‏ کنونی امور نشر و توزیع و ترجمه وجود ندارد یا این که فکر می‏کنند این هم جزء آزادی است!ولی‏ اگر اینطور فکر کنند،باید آدم به خودش هم آزادی‏ بدهد.آخر نمی‏شود گفت که من به شما آزادی‏ می‏دهم و خودم آزادی نمی‏خواهم.ما همه باید آزادی انتخاب داشته باشیم.

دکتر جلالی:اجازه بدهید من در این ارتباط دو نکته را مطرح کنم.یکی اینکه ما در مبارزه با آمریکا و غرب،پس از مدتی شعارهایمان هم با تردید عنوان شد و الزاما این نبود که همه ما در شعار مرگ‏ بر آمریکا یا ضدیت با غرب،واقعا جدی بوده‏ باشیم،یعنی شاید یک نوع به اصطلاح فریفتگی‏ نسبت به غرب در درون ما و حاکمیت ما وارد شد.

نکته دوم اینکه ما در طول 23 سال گذشته،کمتر به‏ مفهوم سازی پرداختیم.من فکر می‏کنم یکی از بزرگترین معضلات ما این است که مفاهیمی را که‏ در جهان دیگر ساخته می‏شود،جهانی که‏ سرکردگی آن با غرب و آمریکاست.این مفاهیم‏ وارد کشور می‏شود و ما با علم اجمالی همه این مفاهیم را خوب می‏دانیم!یعنی کسی جرأت‏ نمی‏کند بگوید این مفاهیم بد است.مثلا مفاهیمی‏ مثل توسعه،چه کسی می‏تواند بگوید توسعه بد است؟همه می‏گویند توسعه خوب است،با علم‏ اجمالی،اصلا شما نمی‏توانید در مقابلش مقاومت‏ کنید.حتما اصلاحات مفهوم خوبی‏اند و الی‏ ما شاء ا...

از این مفاهیم خصوصا در دهه اخیر،فراوان‏ وارد ادبیات سیاسی،اقتصادی ما شده و به هر حال‏ وارد علوم اجتماعی در کشور ما شده.ما روی این‏ مفاهیم و خوب بودن این مفاهیم،یک اجماع‏ داریم،اما بر روی تعریف این مفاهیم.تعریف‏ بومی نداریم و مرتب هم می‏گویند می‏خواهیم این‏ مسائل را بومی کنیم،ولی هیچگاه قدرت نداشتیم‏ آنها را بومی کنیم.مرتب هم وقتمان تلف شده بر روی چالش بر روی این مفاهیم که هنوز هم‏ مشخص نیست چقدر مورد نیاز روز ما باشد.غرب‏ در یک پروسه زمانی واقعا به اینجا رسیده که مفهوم‏ توسعه،یک مفهوم مورد نیاز اوست و بر روی آن‏ چالش کرده،دویست یا سیصد سال و امروز به یک‏ اجماع نسبی رسیده‏اند،اما ما مرتبا این مفاهیم را از آنها اخذ کرده‏ایم در حالیکه این مفاهیم نه بومی‏ شدند و نه هیچکس توانست قضاوت کند چقدر مورد نیاز ماست.هیچکس هم نتوانست در مقابل‏ آن هجمه بزرگ تبلیغاتی که بر روی این مفاهیم‏ ایجاد شده مقاومت کند.

پروفسور مولانا:در تایید فرمایشات شما می‏خواهم بگویم،همین حالا هم به عقیده بنده، در ایران ارتباطات و ارتباط داشتن مد شده است.

یعنی همه می‏خواهند ارتباطات داشته باشند.وقتی‏ نگاه می‏کنید که این ارتباطات و مفهومش از کجا آمده،الگوهایش از کجا آمده،می‏بینیم که همه را وارد کرده‏ایم.همین حالا در دانشگاه‏هایمان در فصلنامه‏هایمان،در رسانه‏هایمان،در مقالات و صحبت‏هایمان،مرتب دم از ارتباطات می‏زنیم، این کار یک اشکال مهم دارد که نمی‏گذارد چیزهای‏ تازه‏تر اشاعه پیدا کند.من در رشته ارتباطات‏ بین المللی و روابط بین الملل تخصص دارم.وقتی‏ نگاه می‏کنم به فصلنامه‏های اینجا،کتاب‏های‏ درسی اینجا،سخنرانی‏هایی که چاپ می‏شود، می‏بینم اغلب آنها الگوهای خارجی‏اند.تفکر انتقادی در آنها نیست.وقتی چنین میدانی باشد، چطور می‏شود انتظار داشت نسل آینده بهتر از نسل‏ امروز باشد؟

کیهان فرهنگی:جناب پروفسور مولانا،شما در مصاحبه‏ها و آثار مکتوبتان تاکید دارید که هر کس دستور روز را تعیین کند، قدرت را در دست خواهد داشت.سؤال‏ این است که دستور روز را امروز در جهان چه کسی تعیین می‏کند؟غرب‏ غالبا مفهومی را،انگاره‏ای را در دنیا \*کیهان فرهنگی:جناب‏ پروفسور مولانا دستور روز را امروز در جهان چه کسی‏ تعیین می‏کند؟

\*دستور روز،فقط کلامی نیست‏ که کسی بگوید من امروز اعلان‏ می‏کنم که دستور روز این است.

کسی که هواپیما را به آن دو برج‏ زد.دستور روز را تعیین کرد.

\*کیهان فرهنگی:برای‏ مفهوم‏سازی و اینکه بتوانیم‏ دستور روز را خودمان تعیین‏ کنیم و ابتکار عمل را در دست‏ داشته باشیم چه راهکاری را پیشنهاد می‏فرمایید؟

\*پروفسور مولانا:برای این کار باید اولا حرفی برای گفتن داشته‏ باشیم و این حرف هم نافذ باشد و با یک مشروعیتی هم حرف‏ بزنیم و پشتش هم بایستیم.

پخش می‏کند،فراگیری می‏کند و رویش مانور می‏دهد.مثلا همین نامه‏ روشنفکران آمریکایی که کاربردش را در کشورهایی مثل ما می‏گذارند و در آمریکا پخش نمی‏شود.یا مفهوم‏ تروریسم در جریان واقعه 11 سپتامبر، ما کمتر این کارها را می‏کنیم.

پروفسور مولانا:دستور روز را درست است‏

که روزنامه‏ها نشان می‏دهند و تعیین می‏کنند،ولی‏ خود رسانه‏ها خودمختاری ندارند.رسانه‏ها وسیله‏ تعیین دستور روز هستند اما به صورت ابزار و آلات،ولی دستور روز را صاحبان سیاست و اقتصاد و فرهنگ می‏دهند.دستور روز،فقط کلامی نیست که کسی بگوید من امروز اعلان‏ می‏کنم که دستور روز این است.کسی که هواپیما را به آن دو برج زد.دستور روز را تعیین کرد.کسی‏ که تصمیم گرفت بودجه دفاعی آمریکا را به چهارصد میلیارد دلار برسد در عرض شش ماه،دستور روز را تعیین کرد.منظورم دولت بوش و گروه اوست.

دستور روز شامل صحبت‏ها،یادداشت‏ها و دستورهاست.در دستور روز مهم‏تر از همه، عمل‏ها،تصمیم‏ها و حوادث است.بزرگترین‏ کارخانه مفهوم سازی حالا در غرب است و من‏ جایی نوشته‏ام که بزرگترین کاری که غرب کرده، مفهوم‏سازی است.دستور روز را هیات حاکمه‏ تعیین می‏کند.البته هیات حاکمه فقط دولتمردان‏ نیستند.نخبگان هم هستند.بستگی دارد به نیرو و مشروعیت سخن و اقتدار خودش.

کیهان فرهنگی:برای مفهوم سازی و اینکه بتوانیم‏ دستور روز را خودمان تعیین کنیم و ابتکار عمل را در دست داشته باشیم چه‏ راهکاری را پیشنهاد می‏فرمایید؟

پروفسور مولانا:برای این کار باید اولا حرفی‏ برای گفتن داشته باشیم و این حرف هم نافذ باشد و با یک مشروعیتی هم حرف بزنیم و پشتش هم‏ بایستیم.مفهوم‏سازی کار ساده‏ای نیست،کاری‏ انشایی هم نیست.ابتدا باید آن را بین خودمان‏ توسعه بدهیم.

مهدی نصیری:آقای دکتر مولانا ما منبعی الهی‏ به نام قرآن داریم.سنت را داریم.میراث ائمه‏ معصوم را داریم.این یک میراث غنی و قوی و وحیانی است.چرا ما نتوانسته‏ایم در این زمینه‏ کاری بکنیم.غرب اینها را نداشته،با دغل،با پشت‏هم‏اندازی و جعل و دروغ توانسته کاری بکند.ولی ما نتوانستیم با راستی این کار را بکنیم.

این سؤالات به طور جدی مطرح است.بین‏ نیروهای خودی این مساله را نداریم و کسی نگفته‏ است که نباید مفهوم سازی کنیم و این کار ممنوع‏ است.ما دانشگاه امام صادق(ع)را برای این کار دایر کردیم.اما چرا محصولش این شد؟ نمی‏خواهم بگویم آثار مثبت نداشته است.اما چرا این پدیده از میان آن بیرون نیامد؟چرا استاد مساله‏دار و استاد انگاره‏پرداز از غرب آمده در دانشگاه امام صادق و حرفهای خودش را القا کرده‏ است؟چرا باید گرایش‏های دیگر در دانشگاه امام‏ صادق کمتر باشد؟به این چراها هنوز پاسخی داده‏ نشده است.

پروفسور مولانا:من فکر می‏کنم یک پاسخی‏ باشد.پاسخ این است که مرعوب غرب شده‏ایم.

البته همه اینطور نیستند،اما آن عده‏ای که قدرت‏ دارند،آن عده‏ای که باید این کارها را بکنند،اجازه‏ نمی‏دهند.من از طرح این موضوع معذرت‏ می‏خواهم،مرا در غرب به صورت کسی‏ می‏شناسند که مفهوم‏ها را خوب درست می‏کند.

الگوهای من هنوز اشاعه پیدا نکرده‏اند.در مملکتی‏ که من در آنجا متولد شده‏ام،بیشترین آثارم ترجمه‏ نشده است!من کتابی نوشته‏ام راجع به رشته خودم‏ که متخصص‏اش هستم و خواستم آن موضوع را از جنبه اسلامی نشان بدهم.این کتاب هنوز ترجمه‏ نشده است.شما چه انتظاری دارید که دانشجو از من اطلاعی داشته باشد.

کیهان فرهنگی:یکی از مشکلات نظام‏های دیکتاتوری‏ این است که مجال تجربه‏اندوزی در زمینه سیاست به کسی نمی‏دهند.

توده‏های مردم واقعا با افکار انقلابی و صادقانه حکومت استبدادی را تغییر دادند و رهبران انقلابی هم آمدند و صادقانه برخورد کردند،ولی ما در مرحله عمل احتیاج به عده‏ای حکومتگر داشتیم که دانش و تجربه حکومت‏گرایی‏ را باید می‏دانستند.این افراد مجرب را نداشتیم.بنابراین امام(ره)همیشه در رأس رهبری بودند و توده‏های مردم هم‏ یک حرف می‏زدند.این پیکره حکومت‏ ما گاهی ناساز حرکت می‏کرد و گاه‏ بعضی از نیروهای گذشته مصدر کارها می‏شدند.نسل جدید هم‏ دست‏پرورده‏های دوگانه‏ای هستند.این‏ است که کسانی که باید این کارها را بکنند و مفهوم‏سازی کنند و سیاست‏ درستی در ترجمه آثار خارجی داشته‏ باشند و پیام انقلاب را کاربردی کنند، اینها قشری هستند که تعهدی به‏ آرمان‏های انقلاب ندارند.این است که‏ در همه امور نقص پیدا کرده‏ایم.برای‏ \*پروفسور مولانا:این در ارتباطات خیلی مهم است.

ایمان باید تفکر بشود.وقتی‏ تظاهرات می‏کنیم و چیزی را رد می‏کنیم،باید چیز دیگری‏ را جانشین آن کنیم وگرنه‏ دوباره مقلد می‏شویم.

اینکه انقلابی عمل نکردیم از آغاز و نتیجه این شد که حالا همان آدم‏های‏ غیر انقلابی و بعضا کار گزاران فرهنگی‏ رژیم گذشته،بطور مخفیانه با نظام‏ مبارزه می‏کنند و نارضایتی عمومی ایجاد می‏کنند و یا بعضی از مفاسد را اشاعه‏ می‏دهند و از جمله اینکه خط ترجمه را اتوبان یک طرفه کرده‏اند و آثاری را که‏ در نقد غرب است،اجازه ترجمه و انتشار نمی‏دهند.سعی می‏کنند که‏ آثاری ترجمه شود که در توجیه وضع‏ موجود غرب باشد و در حقیقت، نیروهای داخلی را بیشتر مرعوب کند.

مهدی نصیری:من فکر می‏کنم که ما مرجعیت‏ انگاره‏سازیمان دچار خدشه شده است.یعنی ما باید بر اساس چیزی انگاره‏سازی کنیم،ما معیار و محک را از دست داده‏ایم و آن معیار هم کتاب و سنت و عترت است.خوب،غرب فی المثل‏ می‏گوید:خرد می‏گوید،عقل ابزاری،خرد زمینی،اومانیسم،بهر حال مبنایی است که برای‏ خودش گرفته و بر اساس آن دارد انگاره‏سازی‏ می‏کند و بالاخره به یک طرفی می‏رسد.اگر چه این‏ طرح‏ها به نظر ما به دلیل مبانی اعتقادی ما،به دلیل‏ ماهیت باطلش،در نهایت نابود می‏شود.از این‏ طرف ما میزان و معیار را از دست داده‏ایم و اینطور نیست که برای انگاره‏سازی عمیقا و دقیقا به این دو منبع اصیل اسلامی مراجعه کنیم.ما بعد از انقلاب‏ یک موقعی تحت تاثیر ادبیات مارکسیستی و چپ‏ بودیم.الان تحت تاثیر ادبیات لیبرالیستی هستیم و روایات و آیات را بعضی وقتها بر آن اساس معنی‏ می‏کنیم.چه کسی گفته است که مطلق پیام رسانی‏ خوب است؟نه،خیلی وقت‏ها لازم نیست.ما در روایات خودمان داریم که یکی از نشانه‏های عاقل‏ بودن،سکوت و تفکر است.شما عنصر تفکر را عمدتا در آدم‏های ساکت می‏بینید،نه در آدم‏های‏ پرحرف.ما اینها را خدشه نداریم که مثلا ارتباطات‏ خوب است،توسعه خوب است،اقتدار خوب‏ است.تکنولوژی خوب است،سرعت خوب‏ است،شتاب خوب است.در حالی که اگر برگردیم و از سنگ بنای اول آغاز کنیم،باید معرفت‏شناسی خودمان را تصحیح کنیم.

پروفسور مولانا:ما بدون اصول نمی‏توانیم‏ مفهوم درست کنیم.باید ببینیم که علم برای‏ چیست؟زندگی برای چیست؟رابطه بین انسان و طبیعت،انسان و خدا،انسان و دیگران چیست؟ تمام این صحبت‏هایی که شما فرمودید الان در دستور غرب هست.در حالی که در دستور روز ما نیست.بنابراین بنظر من باید بازگشت کنیم به‏ اصول،این بالاتر از هر چیزی است.

دکتر باهنر:جناب دکتر مولانا،به عنوان کسی‏ که با تخصص ارتباطات بین الملل و اقتصاد وارد مطالعات علوم ارتباطی شده‏اید.طبعا دیدگاه‏هایتان در این زمینه،قابل توجه و تأمل‏ است.یکی از ویژگی‏های جناب عالی این است که‏ در دوره‏ای کار علمی انجام دادید که به قول خودتان‏ پدر بزرگ‏های ارتباطات مثل«لرنر»،«مک لوهان» و«شرام»درگیر بحث‏های تئوریک خودشان‏ بودند.تئوری‏هایی که دنیای ارتباطات را متحول‏ کرد.منتهی وقتی که بحث‏های تئوریک را نگاه‏ می‏کنیم،بخصوص در حوزه ارتباطات و نوگرایی،بنظر می‏رسد مکاتب مختلفی که در طول‏ این سه دهه،از 1950 تا 1980 بوجود آمده، مکاتبی که با لیبرالیسم و الگوهای کلاسیک نوسازی‏ تا اقتصاد سیاسی شروع می‏شود و ادامه پیدا می‏کند تا سال 80،یعنی زمانی که شما تئوری خودتان را تحت عنوان«تئوری وحدت‏گرا»یا«تئوری‏ همگرایی»طرح می‏کنید.سئوال این است که‏ تفاوت دیدگاه نظری شما در حوزه مشترک‏ ارتباطات و نوگرایی ارتباطات و توسعه،با دیدگاه‏های بزرگان قبل از خودتان،در چه مشخصه‏ها و ابعادی است.بنظر می‏رسد که شما دیدگاه جدیدی بخصوص متناسب با کشورهای در حال توسعه طرح می‏کنید.همین طور است؟

پروفسور مولانا:در غرب،نظریه پردازی از تاریخ معرفت‏شناسی آنجا شروع می‏شود.آنجا نظریه‏پردازی درباره سیاست،اقتصاد، جامعه‏شناسی،روانشناسی و حتی تاریخ و جغرافیا،با کارهای خود غرب شروع می‏شود و سیر آن،به کارهای فلاسفه یونان می‏رسد و کارهایی که آنها انجام دادند.وقتی این علوم و نظریه پردازی‏ها به خارج تراوش می‏کند،به‏ صورت علوم انسانی و علوم اجتماعی ارایه‏ می‏شود.

یک نکته جالبی درباره این ادبیات هست که ما باید ملاحظه کنیم و آن این است که در شرق و در تمدن اسلامی،ما هم به سهم خودمان،تاریخ‏ جامعه شناسی،تاریخ روانشناسی و حتی‏ نظریه پردازی‏هایی درباره تبلیغات،مردم شناسی و ادبیات داشته‏ایم.بنابراین ما در یک نقطه‏ای قرار گرفته‏ایم که ادبیات و نظریات آنها را با ادبیات و نظریات خودمان درباره هر یک از رشته‏های علوم‏ انسانی و اجتماعی مطالعه کنیم تا یک ایده تطبیقی‏ بیابیم که غربیها نخواهند داشت.مثلا جامعه شناسی را ما از آگوست کنت شروع‏ نمی‏کنیم.از ابن خلدون شروع می‏کنیم.روش‏ پژوهش تاریخی،اسنادی و استنادی را از فرانسیس‏ بیکن یا کسانی که بعدها آمده‏اند،شروع نمی‏کنیم، در عوض برمی‏گردیم به علم الحدیث که یک نوع‏ روش است،علاوه بر فنون کیفی و خاص‏ خودش.

وقتی که ما به علوم سیاسی نگاه می‏کنیم،وقتی‏ که تعریف سیاست را داریم،علاوه بر«ماکیاولی» و«هابز»و...می‏توانیم سیاست را از جنبه‏ متفکران خودمان هم بیاوریم.این چیزی است که‏ غرب ندارد و ما داریم.بنابراین اگر این کار را نکنیم،باید بپذیریم که تنها غرب است که می‏تواند راجع به این علوم نظریه پردازی کند.بنابراین،آنها صاحبان انحصاری این علوم می‏شوند و ما هم‏ کاری نداریم جز این که درباره این نظریات تنها صحبت کنیم و حتی اقتصادمان هم در چارچوب‏ غرب باشد،نه در چارچوب معرفت‏شناسی‏ خودمان!

این جریانی است که هم اکنون غرب با آن مواجه‏ است.یعنی یک مسئله‏ای که مطرح می‏شود،آن‏ را در چارچوب معرفت‏شناسی خودشان نقد می‏کنند.مکتب جامعه شناسی انتقادی فرانکفورت‏ که بعد از جنگ جهانی اول بوجود آمد،مثال خوبی‏ است.هیچ وقت آن عده که در این مکتب‏ کار کردند،از علوم غیر غربی و علوم اسلامی چیز زیادی نمی‏دانستند.بنابراین چارچوب انتقادی آنها در خود معرفت‏شناسی غرب بود.ریشه آنها در مارکس و متفکران قبلی بود.روانشناسی‏اش،نقد فیلم و سینمایش،نقد درباره سلطه گرایی و چیزهای دیگر هم همین طور بود.من در غرب‏ متوجه این موضوع شدم.چون خودم در شرق‏ بزرگ شده بودم ولی در شرق فرصت نداشتم که‏ این مباحث را مطالعه کنم.من اینها را در زندگی‏ روزمره خودمان و در علوم اسلامی دیده بودم.از خودم سؤال کردم که خوب،اگر همین موضوع که‏ این متفکر می‏گوید،هم در چارچوب آنها مطالعه‏ شود و هم در چارچوب خودمان،چه نتیجه‏ای از آن می‏توانیم بگیریم؟این مزیتی بود که من داشتم.

من عقیده‏ام این است که اگر ما بخواهیم علوم‏ انسانی را علمی و عالمی کنیم،چاره‏ای جز این‏ نداریم که از این روش کمک بگیریم.چون اگر تطبیقی نشود،این تک فرهنگی می‏شود.بنابراین، کارهای تطبیقی خیلی مهم است.

کیهان فرهنگی:چه نوع مطالعاتی شما را به این‏ موضوع رهنمون شده؟

پروفسور مولانا:خوب،از یک طرف ادبیات‏ معمولی و کلاسیک غرب را خواندم،از طرف‏ دیگر،ادبیات و معرفت‏شناسی انتقادی و حتی آثار و نظریات مارکس و بقیه را،یعنی هر چه این وسط بود،و آنها را با ادبیات و معرفت‏شناسی خودمان‏ مقایسه کردم و سئوال‏هایی مطرح کردم که به من‏ خیلی کمک کرد در تکمیل این چند موضوع،که‏ در موردشان رساله و کتاب نوشتم!این طور وارد بحث شدم.باید به این آگاهی برسیم که علوم‏ انسانی را در چه گفتمانی طرح کنیم.

کیهان فرهنگی:دو مقوله جالب را اشاره‏ فرمودید،یکی اینکه علوم انسانی را در چه گفتمانی مطرح کنیم و دیگر این که‏ با دیدی دو فرهنگ به علوم و بویژه علوم‏ انسانی توجه کنیم و ریشه‏ها را در خودمان جست‏وجو کنیم و نپذیریم که‏ منشاء همه علوم در یونان باستان بوده‏ است.

پروفسور مولانا:اجازه بدهید برایتان یک مثالی‏ بزنم.شما همین رشته ارتباطات را در نظر بگیرید، در غرب نظریه پردازی درباره ارتباطات به صورت‏ یک علم،یا یک فن،از سه جا ریشه می‏گیرد:از جامعه شناسی،از روانشناسی و ریاضیات و کمی‏ هم از فلسفه و زبانشناسی.وقتی این‏ها را ملاحظه‏ می‏کنید می‏بینید که مثلا از جنبه ریاضی و سیاست، از این دو جنبه،متفکر و استاد بزرگی در رشته سای‏ برنیتیک به نام آقای«وینر reniW »می‏آید و می‏خواهد ارتباطات را بیان کند.او ارتباطات را تنها از جنبه مادی بیان می‏کند.از جنبه ریاضیات، از جنبه فنی،مثلا ارتباط بین دو فرد،یا فرد با ماشین،ماشین با ماشین،فرد با جامعه و ماشین با جامعه.و بعد این‏ها را به صورت خیلی علمی، بازدهی و و واکنشی بیان می‏کند.زیاد کاری به این‏ ندارد که عمق این فرهنگ‏ها چیست؟و این که اگر این اطلاعات رد و بدل شود،چه حاصل خواهد شد؟

برای آن عده که با کارهای استراتژی سر و کار دارند خیلی خوب و مفید است،ولی خود ایشان، خود آقای«وینر»متوجه و مجبور می‏شود که کتاب‏ سایبرنیتیک یا کنترل خودش را به صورت خیلی‏ اصطلاحی بنویسد و حتی سؤال‏های فرهنگی مطرح‏ کند که اینجا هم ترجمه شده.این خیلی فرق دارد با ارتباطات عرفانی که ما داریم.چون عرفان‏ رابطه‏ای است بین انسان و خداوند.آیا مکتب‏ عرفان را می‏شود از جنبه ارتباطات بررسی کرد؟ بنده می‏گویم چرا که نه؟البته ارتباط به آن صورتی که مثلا در فیزیک و مکانیک داریم.بلکه ارتباط از نوعی دیگر،و آن کار ماست،اگر نکنیم،بستر و میدان ارتباطات را می‏سپاریم به آقایانی که فقط جامعه‏شناس یا روانشناس‏اند و ارتباط را فقط از جنبه تبدیل کالاها و ارتباطات می‏فهمند.برای‏ کسی که ارتباطات را می‏فهمد،مثنوی از ارتباطات‏ جدا نیست،عرفان خودش رشته‏ای از ارتباطات‏ است.

کیهان فرهنگی:برای داشتن یک نظام فرهنگی‏ ارتباطی متکی بر ارزش‏های اسلامی چه‏ باید کرد؟

پروفسور مولانا:من فکر می‏کنم اولین نکته‏ای‏ که باید در این زمینه گفت این است که همه حرف‏ها و مبارزات برای ایجاد یک نظام فرهنگی اسلامی‏ بود.برای اینکه فرهنگ است که اطلاعات و ارتباطات را زیر چتر خودش قرار می‏دهد و این‏ بوجود نیامد و صحبت نشد تا طلوع انقلاب اسلامی‏ ایران،ببینید!گزارش کمیته مک براید در یونسکو. که مأموریت داشت پس از دو دهه راجع به این نظام‏ جدید اطلاعاتی-ارتباطی صحبت کند،منتشر شد،بدون آنکه از فرهنگ صحبت کند!ارایه این‏ گزارش در سال 1979 یغنی درست در سال انقلاب‏ اسلامی ایران است.چه کسی موضوع نظام جدید فرهنگی را به میان آورد؟این شخص کسی نبود جز حضرت امام خمینی(ره).این را باید خیلی خوب‏ مطالعه کرد.ایشان بودند که از اطلاعات و ارتباطات بدون فرهنگ صحبت نمی‏کردند.ایشان‏ بودند که می‏فرمودند:ما باید فرهنگ اسلامی داشته‏ باشیم،نه فقط زیر ساخت اطلاعاتی و ارتباطی، البته اطلاعات به خودی خود بی‏طرف نیست و با ارزش‏ها سر و کار دارد.اگر جامعه ما خودش‏ نتواند اطلاعات تولید کند،ناچار بایست آن را از خارج وارد کند و این به ارزش‏ها لطمه می‏زند.

دکتر باهنر:جناب دکتر مولانا،همانطور که‏ اشاره کردید ما باید با یک نوع معرفت‏شناسی شرقی‏ و اسلامی توأم با گونه‏ای از معرفت‏شناسی نوین‏ که در ابیات و ارتباطات غرب نضج گرفته،به‏ موضوع ارتباطات نگاه کنیم.در آثار شما-چه آثار قدیم و چه آثار جدید-این تلاش همیشه در شما وجود داشته که این کار را انجام بدهید و در واقع‏ این طلسم را بشکنید و اعلام کنید که می‏شود برای‏ ارتباطات هم یک الگوی اسلامی ارایه کرد.من‏ این الگوی اسلامی ارتباطات را در کتاب‏های شما دیده‏ام و در کنار آن،واژه‏های خاصی که شما به‏ کار می‏برید.مثل«امت»،مثل«رسانه‏های‏ سنتی»،سؤالم این است که مشخصه‏های کلی‏ الگوی ارتباطات اسلامی چیست؟

پروفسور مولانا:اجازه بدهید عواملی را که در ارتباطات اسلامی خیلی مهم است و ما هیچوقت‏ آنها را در مقالات و فرمول‏های ارتباطات غرب‏ ملاحظه نمی‏کنیم،من چند تا از آنها را عرض‏ \*کیهان فرهنگی:در بحث‏ ارتباطات،بعضی مفاهیم قرآنی‏ وجود دارد.مثلا قرآن می‏فرماید: این گناه بزرگی است نزد خداوند که به محتوای پیام خودمان عمل‏ نکنیم.

\*پروفسور مولانا:این که شما فرمودید،مرا به یاد درس‏های‏ ارتباطات-ایدئولوژی انداخت.

لنین وظیفه اصلی مطبوعات را خبر رسانی نمی‏دانست و می‏ گفت:اولین کار مطبوعات ایجاد تشکل است.مائو هم می‏ گفت:پروپاگاندا کافی نیست‏ .تبلیغات باید با عمل همراه‏ شود.فقط کسانی که خیلی قرآن‏ نخوانده بودند،شیفته این تئوری‏ ها می‏شدند.

می‏کنم.در خیلی از الگوها و معادلات و فرمول‏های ارتباطات که ما داریم،چه زبانشناسی، چه روانشناسی و جامعه شناسی،از«نیت»ارتباط گیرنده صحبت نمی‏شود.هیچوقت هم سؤال‏ نمی‏شود که نیت ارتباط گیرنده درباره ارتباط چیست؟

ما فکر می‏کنیم که ارتباط گیرنده همین طور دلش می‏خواهد ارتباط پیدا کند!ولی کسی باید یک نیتی یا انگیزه‏ای داشته باشد برای ارتباط.البته‏ انگیزه الزاما همان نیت نیست،ولی ما در علوم‏ انسانی خودمان،این مفهوم را داریم.این نیت حتی‏ به فقه ما اینقدر نفوذ پیدا کرده که ما نتایج دادگاه‏ها را با نیت تعیین می‏کنیم.خیلی مهم است.خوب، چرا ما این موضوع نیت را در الگوی ارتباطمان به‏ حساب نیاوریم؟این نیت خیلی مهم است چون‏ خود غربی‏ها هم می‏خواهند این را اضافه کنند.من‏ یک مثال بزنم.الگوی خیلی ساده و معمولی که‏ دانشجویان سال اول رشته ارتباطات یاد می‏گیرند، ریشه افلاطونی،ارسطویی و سقراطی دارد و از پنج‏ عامل صحبت می‏کند.فرستنده،گیرنده،پیام، رسانه و بازده.آمریکایی‏ها می‏دانستند که ارتباطات‏ خیلی پیچیده‏تر از این است ولی همین فرمول را نگهداشتند.چون این فرمول سعی می‏کند که‏ مخاطبین را اندازه بگیرد.گوینده را بشناسد.پیام‏ را تحلیل کند،ماهیت تکنولوژیست رسانه‏ها را ببیند و این بازده و واکنش را اندازه بگیرد.برای‏ چه؟برای آن مطلب آخری که سوداگری،است.

به عقیده من،اصالت سوداگری بر این فرمول‏ حاکم است.من این را درگذشته بارها گفته‏ام، خوشبختانه این فرمول حالا عوض شده،مثلا در دایرة المعارفی که به شما نشان دادم«اورت راجرز» نوشته است:مولانا بود که فرمود«لاسول»را عوض کرد.خوب،من پیشنهاد کردم که لااقل دو چیز به این فرمول اضافه کنید تا دنیا عوض شود.

یکی این که«چرا»،چرا من می‏خواهم با شما ارتباط داشته باشم؟چرا مرا دعوت می‏کنید که‏ مثلا امشب با شما شام بخورم؟برای رفاقت است یا برای پول یا برای نفوذ است؟بنابراین ارتباط انگیزه‏هایی دارد،باید آنها را پیدا کنیم،چرایش را پیدا کنیم.این چرایش را توجه نکردند آنها.برای‏ اینکه نمی‏خواستند بدانند.زیر ساخت‏های‏ سرمایه‏داری غرب به یک چیز علاقه داشت و آن‏ این بود که چقدر آن ارتباطی که من برقرار کردم مؤثر بوده است چون می‏خواستند کالا بفروشند..

انتخابات درست کنند،نامزد تعیین کنند،سیاست‏ اقتصادی داشته باشند.عامل دومی که من یاد آوری‏ کردم این بود که بیایید«شرایط»را هم اضافه کنید.

اینکه تحت چه شرایطی،یک کسی صحبت‏ می‏کند؟و توسط چه رسانه‏ای؟شرایط مهم است.

آیا هوا ابری است،بارانی است،آفتاب است یا مثلا یک کسی درآمدش کم است،زیاد است، فرهنگش اینطور شده،این شرایط مهم است.چون‏ این شرایط زیر ساخت‏ها،کاربرد دارد،ببینید!این‏ فرمول توجه شما را از بزرگترین عامل ارتباط که‏ فرهنگ و زیر ساخت‏های سیاسی،اقتصادی باشد، دور می‏کند و می‏گوید:شما تنها کاری که می‏توانید بکنید،این است که این متون را آنالیز کنید؛ولی‏ نمی‏گوید چرا متن کتاب به این صورت درآمده؟ما بیشتر علاقه داریم که بدانیم اصلا چرا به این شکل‏ درآمد؟قبل از اینکه من این را آزمایش کنم.البته ما مثال‏های زیادی می‏توانیم بزنیم،به صورت خیلی‏ کلی،در جامعه دو الگوی«هست‏ها»و«بایدها» وجود دارد.الگو یا تئوری بایدها با اخلاق و فرهنگ جامعه سر و کار دارد.حالا در فرهنگ‏ خودمان،در فرهنگ اسلامی،ما الگوی بایدها را بگیریم،الگوی هنجاری را.من بارها پیشنهاد کردم‏ که حداقل پنج مفهوم را که خیلی مهم‏اند،اینها را مورد توجه قرار دهیم.یکی از این‏ها اصل یا تئوری‏ توحید است که باید تبیین شود.و این که توحید خیلی از موضوع‏ها را برای ما مشخص و مسلم‏ می‏کند.«امت»داریم،چون جامعه ما امتی است‏ و این جامعه با تمام جوامعی که غرب دیده است‏ تفاوت می‏کند.اصلا مشکل بزرگ تمدن غرب این‏ بوده که همیشه آنها دنبال یک جامعه مطلوب‏ گشته‏اند.ما حداقل جامعه مطلوب را از جهت‏ نظری داریم.آنها این را ندارند.آن‏ها اول گفتند جامعه سیاسی نشد،بعد گفتند جامعه اداری، نشد،رومی‏ها خواستند جامعه حقوقی داشته‏ باشند،باز هم نشد.بعد گفتند جامعه مذهبی- قرون وسطی-آنهم نشد،گفتند جامعه انقلابی- انقلاب-فرانسه-کار را درست نکرد.جامعه‏ محیط زیست،آنهم نشد.حالا می‏گویند جامعه‏ اطلاعاتی،جامعه مدنی که از قرن 18 شروع شد و هنوز ادامه دارد.بحران جامعه در غرب هنوز ادامه‏ دارد.غرب تا حدودی توانسته بحران دولت را درست کند.هگل خیلی مهم بود.هگل کارها را درست کرد،ولی جامعه را این‏ها مشکل دارند.

همین دولت ملی که ما درست کردیم و به قول‏ متفکرانی مثل هگل-این‏ها دیگر،بالاترین مقام را دارند،در بشریت.اینها با بحران مواجه شدند.

بنابراین امت برای بنده در واقع یعنی جامعه‏شناسی‏ اسلامی،امت را هم نمی‏شود ترجمه کرد.

آلمانی‏ها،فرانسوی‏ها،انگلیسی‏ها باید بیایند و عربی‏اش را یاد بگیرند و بخوانند و همیشه بگویند «امت»،همانطور که ما مجبور شدیم اصطلاحات‏ فرانسوی،انگلیسی و آلمانی را بکار ببریم.

نمی‏شود گفت امت فقط به معنی جامعه است.

امت آن جامعه ویژه اسلامی است.ما مفهوم تقوا را داریم.شما می‏توانید این تقوا را سطحی بگیرید و می‏توانید آن را عمیق بنگرید.

کیهان فرهنگی:در همین بحث ارتباطات،بعضی‏ از مفاهیم دخالت دارند.مثلا ما در قرآن‏ کریم داریم که

«لم تقولون ما لا تفعلون»

، «چرا چیزی را می‏گویید که به آن عمل‏ نمی‏کنید»،و بعد:

«کبر مقتا عند الله ان‏ تقولون ما لا تفعلون»

این گناه بزرگی‏ است نزد خداوند که به محتوای پیام‏ خودمان عمل نکنیم.ایمان و عمل‏ صالح باید پشتوانه پیام باشد.

پروفسور مولانا:این که شما فرمودید،مرا به‏ یاد درس‏های ارتباطات و ایدئولوژی می‏اندازد.

من خاطرم هست که زمانی کسانی آمدند تئوری‏ مطبوعات و ارتباطات جمعی را از نظر لنین بررسی‏ کردند،مارکس فرصت پیدا نکرد فراسوی کتاب‏ خودش«سرمایه»،کار دیگری بکند.بنابراین کار به دوش لنین افتاد.لنین آمد-قبل از اینکه انقلاب‏ روسیه شروع بشود-تئوری مطبوعات را بیان کند و نمی‏دانست چه باید بکند و چه بگوید؟.او قبل‏

از انقلاب روسیه در ژنو تبعید بود و روزنامه‏ای به‏ اسم«ایسکرا»منتشر می‏کرد که در روسیه پخش‏ می‏شد.او کتابی نوشت به اسم«چه باید کرد؟».

آنجا گفت:اصولا وظیفه اصلی مطبوعات‏ خبر رسانی و اطلاع رسانی نیست.اولین کار مطبوعات تشکیل است،نه مقاله نویسی.چون‏ مطبوعات باعث می‏شود که بین پنج یا شش نفر ارتباط برقرار شود.او معتقد شده بود که تا این‏ بسیج درست نشود،نمی‏توان انقلاب کرد.سال‏ها گذشت،خوب،استالین نتوانست چیزی بر آن‏ اضافه کند و حتی آن را خراب کرد.وقتی که انقلاب‏ چین آغاز شد،مائوتسه تونگ آمد و کارهای مارکس‏ و لنین را آنطور که دید خودش بود،نوشت،یک‏ نوع الگوی ارتباطی و ایدئولوژیک نوشت و یکی از آنها همین مسئله تئوری و عمل است که شما کامل‏تر آن را از قرآن کریم فرمودید.مائو می‏گفت‏ پروپاگاندا کافی نیست،پروپاگاندا باید با عمل‏ همراه شود.ببینید!این‏ها را ما خیلی کامل‏تر و بهترش را در منابع دینی خودمان داریم و مفصل‏اش‏ را.بنابراین لازم نبود که من بروم و یک کتاب بزرگ‏ به نام تئوری مائوتسه تونگ درباره مطبوعات‏ بنویسم.البته کسی که قرآن را خوانده بود،این را می‏فهمید.آنهایی که قرآن نخوانده بودند،البته که‏ خیلی شیفته این تئوری مائو می‏شوند.ما وقتی‏ تئوری ارتباطی لیبرالیسم،مارکسیسم،لنینیسم‏ و مائوئیسم را کنار هم می‏گذاریم.می‏بینیم که اینها محدودتر است نسبت به آن چیزی که ما داشته‏ایم.

دکتر باهنر:جناب پروفسور مولانا.هم اکنون‏ در ایران رشته ارتباطات در سطوح عالی در حال‏ شکل گرفتن است،پنج شش سال است در مقطع‏ دکتری،این رشته راه‏اندازی شده است.می‏خواهم‏ از جناب عالی بپرسم برای دانشجویان دوره‏های‏ فوق لیسانس ودکتری ارتباطات که با علایق ایرانی- اسلامی در حوزه ارتباطات می‏خواهند کار بکنند.

چه توصیه‏هایی دارید؟

پروفسور مولانا:ما نباید اشتباهات گذشته را تکرار کنیم.همانطور که خدمتتان عرض کردم.

مزیت تاریخ تمدن اسلامی بر سایر تمدن‏ها و ادیان‏ این است که ما بیش از هر تمدن دیگر تجربیات‏ سیاسی و اقتصادی و علمی داریم.بنابراین از این‏ نظر،تاریخ پر باری داریم و غنی هستیم.ادیان دیگر این را ندارند و اگر هم داشته باشند،خیلی محدود بوده،مسیحیت همین طور بوده،کلیسای کاتولیک‏ هم همین طور بود.گرچه ما کوتاهی کردایم.ولی‏ اگر برگردیم به گذشته،می‏بینیم که ما یک تجربیات‏ خوبی داشته‏ایم که باید آنها را ملاحظه کنیم.وقتی‏ ما با علوم انسانی و اجتماعی جدید دنیا مواجه‏ هستیم.باید تا آنجا که بر ایمان مقدور است.آنها را در چارچوب تمدن و تاریخ و پیدایش خود غرب‏ مطالعه کنیم و بعد بنشینیم،ما مشابه آنها را در تمدن‏ خودمان در چه تاریخ و ادواری داشته‏ایم؟استخراج‏ کنیم.این به ما کمک می‏کند.بدون اینکه این‏ نظریه‏ها را بدون نقد و انتقاد و عمق فوق‏العاده‏ای‏ قبول کنیم،یک برداشت نزدیک به حقیقت داشته‏ باشیم.ما آن را نداریم حالا،چون ما به اندازه کافی‏ از جنبه تفکری در مملکت خودمان و در جهان‏ اسلام،با مسایل روز کار نکردیم.بنابراین وقتی‏ دوره دکتری درست می‏کنیم،سؤال اصلی من‏ این است که کدام دانشمند را داریم که به این مسایل‏ اقتصادی فکر کرده باشد و نظریه پردازی کرده‏ باشد،از جنبه اسلامی و یا کتابی نوشته باشد؟در نتیجه ما این تئوری‏ها را وارد می‏کنیم و فرصت نقد و جرأت نقد هم نداریم،حضور در صحنه روز هم‏ ندارمی.و دانشجوی ما هم این نظریات را می‏خواند،تناقض آنها را می‏بیند و دچار سرگیجه‏ می‏شود.ما در وهله اول باید با یک معرفت‏شناسی‏ فوق العاده‏ای کار داشته باشیم.ولی متأسفانه این‏ کار را نمی‏کنیم.اشتباهات زیادی می‏شود و آسیب‏های جدی می‏بینیم.

خوشبختانه بیداری‏هایی که در دنیای اسلام‏ بوجود آمده،نویدهای خوشی می‏دهد.اگر ما خودمان را متفق کنیم و وحدت خودمان را حفظ کنیم،امید است قدم‏های بزرگی برداریم.

کیهان فرهنگی:در هر رسانه سه محور عمده‏ دخالت دارند-نقش صاحب امتیاز و در واقع مدیریت اقتصادی،نقش مدیریت‏ تولید(مدیر مسؤول)،و مدیریت‏ توزیع.بعضی از این محورها از دید قانونگذاران،قضات و حتی صاحبان‏ این رسانها مخفی هستند.این محورها را چگونه توضیح می‏دهید و جهت‏گیری مطبوعات را زاییده کدام‏ محور می‏دانید؟

پرفسور مولانا:این یکی از نقاط مبهم و گیج کننده مطبوعات و قوانین ماست.اولین قانون‏ مطبوعاتی ایران،دقیقا یکصد سال قبل نوشته شد.

در اوایل یعنی به مدت 65 سال مطبوعات ایران‏ بدون قوانین رسمی بود و در مجموع تا امروز پنج‏ قانون مختلف برای مطبوعات داشتیم و این قانون‏ حاضر با اصلاحاتی که چند سال قبل در آن شد، در حدود 17 سال عمر دارد.وقتی ما به این قوانین‏ نگاه می‏کنیم،می‏بینیم که یک موضوع مشترک‏ دارند و یک اشکال بزرگ و آن اشکال بزرگ این‏ است که 50 تا 80 درصد آنها از قوانین و مقررات‏ سایر کشورهای دیگر اتخاذ شده است و آن چیزی‏ که مشترک است در بین این پنج قوانین تاریخی، این است که هر موقع آمده‏ایم قانونی را عوض کنیم‏ و قانون دیگری داشته باشیم فقط توانسته‏ایم 20 درصد آن را عوض کنیم و 80 درصد آن را نگاه‏ داشته‏ایم.یعنی در واقع در هیچ دوره این یک قرن‏ به عقیده بنده یک اصلاح اساسی و انقلابی در قوانین‏ مطبوعاتی ما انجام نداده‏ایم.مثلا ایده هیئت منصفه‏ جهت رسیدگی به تخلفات مطبوعات در دادگاه‏ها، از قوانین اروپا به ایران تراوش کرده است و مفهوم‏ «مدیر مسؤول»اگر خوب تحقیق کنید می‏بینید مخلوطی از افکار اوایل قرن بیستم مطبوعات اروپا و سنت‏های کنترل مطبوعات در عهد قاجار و پهلوی بوده است.از جنبه قانونی همیشه برای‏ دولت‏ها در ایران آسان بود تا یک نفر را مسؤول همه‏ تخلفات شناخته و با او طرف شوند.گاهی اوقات‏ صاحب امتیاز خودش را هم مدیر مسؤول و هم‏ سردبیر اعلام کرده است و گاهی فقط به عنوان‏ دارنده جواز انتشار روزنامه و صاحب و مالک آن، و بارها شده است که این امتیاز را مثل سرقفلی‏ فروخته و اجاره داده است.امروز در تمام دنیا زیر ساخت‏های توزیعی هستند که مرکز بزرگ‏ قدرت به شمار می‏روند.مسئله تولید،اهمیت خود را از دست نداده است ولی در دنیای پیچیده امروز اگر چیزی تولید شده ولی توزیع نشود،اثر چندانی‏ نخواهد داشت.هزینه توزیع بالاتر از تولید شده و 80 درصد تکنولوژی‏های جدید ارتباطی چند دهه‏ اخیر،مانند ماهواره‏ها و فاکس و غیره‏ تکنولوژی‏های توزیعی هستند.

کیهان فرهنگی:در نظر ابتدایی،مسؤول هر

نوشته نویسنده آن است،ولی نظر دقیق‏تر آن است که مدیر مسؤول را باید مسؤول اصلی شناخت اما نظر پیشرفته‏تر که هنوز در ایران مورد توجه قانونگذار و قاضی،یا کارگزاران فرهنگی قرار نگرفته،این است که صاحب امتیاز مسؤول واقعی جهت دهی مطبوعات‏ است.نکته دیگری که باید در همین جا اضافه شود این است که مسؤولیت توزیع‏ در ایران کاملا مغفول مانده است.

پرفسور مولانا:ایران باید این مشکلات و تناقضاتی را که شما فرمودید و بنده به اختصار عرض کردم با مطالعات دقیق و در چهارچوب‏ اهداف انقلاب اسلامی و فقهی آن روشن و تعیین‏ کند.از بسیاری جهات مدیر مسؤول یک روزنامه و مجله در ایران در مقابل دولت و در مقابل قانون‏ مسئول است ولی نه در مقابل ملت و خوانندگان.

صاحب امتیاز،امتیازش را از دولت و وزارتخانه و هیئت نظارت می‏گیرد ولی نه از ملت و مردم و گروه،و خوانندگان بخصوص و مدیریت توزیع‏ که از همه بیشتر است اصلا در این جریانات مخفی‏ مانده است سؤال.اصلی این است که مسئولیت و وظایف این مدیریت‏ها در یک جامعه اسلامی و انقلابی چیست.ملاحظه کنید بنده روی جامعه‏ اسلامی و انقلابی تکیه می‏کنم تا فقط هر نوع‏ جامعه‏ای.

کیهان فرهنگی:شاید برای خوانندگان جالب‏ باشد شما به عنوان کسی که سالیان سال‏ مطبوعات آمریکا را زیر نظر دارید، توضیح بفرمایید که در آمریکا با جرایم‏ مطبوعاتی چگونه برخورد می‏کنند.

بخصوص اینکه گاهی مشاهده می‏کنیم‏ که کنترل غیر قابل گذشتی بر مطبوعات‏ اعمال می‏شود؟مدیریت کنترل در آمریکا چگونه صورت می‏گیرد؟

پرفسور مولانا:در آمریکا که یک جامعه و نظام‏ سرمایه‏داری است و ارزش‏های مادی و سوداگری‏ بر سایر ارزش‏ها برتری داشته و حکومت می‏کند ناشر و مالک و صاحب روزنامه یا مجله در نهایت‏ مسئولیت و حرف آخر را دارد.مدیران تولید و توزیع،تحریریه،آگهی نویسندگان و سردبیران‏ همه در مقابل او مسئول هستند و خبرنگاران و گزارش‏دهندگان در مقابل مدیران و سردبیران‏ معمولا اگر فردی یا گروهی به جهاتی از محتویات‏ منتشره در مطبوعات شکایت داشته باشد و مورد تهمت و افترا قرار گیرد،طرفی که علیه او اقامه دعوا شده ناشر و یا شرکت و کمپانی صاحب روزنامه یا مجله است،زیرا جرائم و خسارات وارده اغلب از طریق مالی محسوب می‏شود و صاحبان این پول و ثروت فقط ناشران و شرکت‏ها هستند.خسارات‏ وارده و جرائم صادر شده از طرف دادگاه‏ها در مورد تهمت و افترا و نشر اکازیب اغلب به قدری هنگفت است که خود می‏تواند قدم مؤثری در ورشکستگی‏ و تعطیل رسانه‏ها محسوب شود.

سیاست اصلی و جهت‏گیری کلی سیاسی‏ مطبوعات را نیز در امریکا ناشران و صاحبان‏ رسانه‏ها تعیین می‏کنند و مدیران و سردبیران و نویسندگان در کل با سلیقه ناشران و صاحبان‏ رسانه‏ها انتخاب می‏شوند.کنترل ادراکی داخلی‏ و خارجی بزرگترین وسیله کنترل رسانه‏ها در آمریکا و بطور کلی در غرب بوده و با انگیزه‏های اقتصادی‏ و سیاسی همراه است.

کیهان فرهنگی:یکی از این گفتمان‏های رایج‏ امروز جامعه ایران،بحث آزادی است‏ به جای عدالت.در بحث آزادی هم‏ می‏شود پرسید آیا آزادی ناشران یا آزادی‏ نویسندگان مورد نظر است؟یا آزادی‏ مخاطبین باشد.برای دسترسی به‏ حقایق.آیا آزادیم که حقایق را مخدوش‏ کنیم یا آزادی باید در جهت کشف‏ حقیقت بکار گرفته شود،کدام آزادی‏ مورد نظر است؟

پرفسور مولانا:بلی،همانطوری که بارها نوشته و عرض کرده‏ام آزادی مطبوعات،آزادی‏ ناشران و نویسندگان و آزادی نشر یک روزنامه و مجله به تنهایی نیست،بلکه آزادی دریافت پیام‏ مورد احتیاج و مورد نظر و آزادی دسترسی مخاطبین‏ به حقایق و احتیاجات و رفاه جامعه در درجه‏ بالاتری قرار دارد.حتی برای خود ناشران و نویسندگان هم تنها آزادی بیان و نشر(تولید)کافی‏ نیست زیرا همانطوری که قبلا عرض کردم مسئله‏ توزیع یکی از مهم‏ترین پایه‏های قدرت شده است.

پیامی که تولید شده ولی توزیع نشود،چه فایده و اثری می‏تواند داشته باشد؟

مطبوعات در جامعه یک جریان ارتباطی است‏ و نه یک پدیده یک طرفه تولیدی و مصرفی. مطبوعات یک محصول اجتماعی است و نه یک‏ کالا برای خرید و فروش،بنابراین از جنبه بازاریابی‏ نمی‏شود مطبوعات و محتویات آن را با محصولات‏ یک کارخانه و یا تجارت و داد و ستد یک ماده طبیعی‏ مثل نفت و گاز مقایسه کرد.بنابراین در این جریان‏ ارتباطی آزادی مطبوعات با حقوق مردم در دریافت‏ اطلاعات و عقاید سالم مورد احتیاج جامعه رابطه‏ مستقیم دارد،وگرنه این آزادی به یک نوع‏ انحصارگری و حتی دیکتاتوری آن عده که امتیاز و پول دارند منتهی می‏شود.

کیهان فرهنگی:این نوع آزادی که اکنون ما به‏ عنوان یک تابو در آورده‏ایم،یک‏ مفهومی است که از غرب وارد شده‏ است.من می‏خواهم سؤال را این گونه‏ مطرح کنم.این نوع آزادی در خود غرب‏ چه وضعیتی دارد.آیا به مردم آزادی‏ انتخاب داده می‏شود،یا آزادی‏ سرمایه‏داران است؟

پروفسور مولانا:در آستانه قرن بیستم آزادی‏ مطبوعات با مشکل بزرگی مواجه شده بود و آن‏ معضل خود آزادی بیان و اندیشه نبود،بلکه این‏ عدم توانایی شهروندان در توزیع جمعی عقاید و اندیشه‏شان بود که تحت شرایط سیاسی،اقتصادی‏ و تکنولوژیک روز محدود شده بود.آزادی‏ مطبوعات برای کسانی بود که میلیون‏ها دلار سرمایه داشته و عقاید و افکار خود را بصورت کالا به بازاری که شهروندان مشتری و مصرف کننده آن‏ به شمار می‏رفتند ارایه می‏کردند.امروز آزادی بیان‏ و اندیشه برای همه وجود دارد بشرطی که صاحب‏ شبکه تلویزیونی سی.ان.ان بوده و یا در آن سهام‏ داشته و یا ناشر و روزنامه‏نگار نیویورک تایمز و یا یک نشریه زنجیره‏ای باشد.اهمیت مطبوعات به‏

عنوان رسانه‏های جمعی و همگانی در جامعه‏ افزایش یافته ولی در عین حال،همین جمعی‏ بودن،باعث شده است که تعداد شهروندانی که‏ بتوانند در عملکرد و استفاده از این رسانه‏ها عقاید و اطلاعات باین نهاد را بهبود بخشند کم شده‏ است.به عبارت دیگر تیراژ مطبوعات به عنوان‏ رسانه‏های همگانی هیچ دلیلی برای اینکه آنها نماینده خواسته‏ها و اطلاعات مورد نیاز مردم‏ باشند،یا حقیقت را بگویند،نیست.این‏ سر و صدای امروزی در مطبوعات،سر و صدای‏ مردم نیست.آن عده که امتیاز مطبوعات را در دست داشته و با تکیه به حمایت دیگران،یا ارث‏ مالی خود،یا احزاب و شرکتهای سیاسی و اقتصادی از آزادی مطبوعات و خود حاکمیت‏ می‏کنند اغلب به دنبال احتیاجات خود هستند و نه‏ مردم و جامعه.

تعریف ساده‏لوحانه آزدای مطبوعات به معنی‏ آزادی نشر و بیان که در قرون قبل به موازات توسعه‏ مکتب سرمایه‏داری و ترویج مالکیت‏های‏ خصوصی و همسان با افکار و اندیشه‏های لیبرالیسم‏ و آزادی فردی(و نه اجتماعی)صورت می‏گرفت، کفه ترازوی آزادی را به نفع ناشران،سرمایه‏داران، روزنامه‏نگاران و نویسندگانی که توانایی مالی و سیاسی داشتند سنگین کرد.آزادی تحت این شرایط آزادی تولید و تکثیر توسط ناشران و نویسندگان و نخبگان ویژه است و نه آزادی مخاطبان و آن عده از نویسندگان و شهروندان که این توانایی مالی و سیاسی و اقتصادی را کسب نکرده‏اند.

کیهان فرهنگی:به عنوان آخرین سؤال،وضعیت‏ نظام اسلامی ایران را نسبت به آزادی، چگونه ارزیابی می‏کنید؟و اگر پیشنهادی در این زمینه دارید،بفرمایید.

پرفسور مولانا:مفهوم و معنی آزادی،و آزادی‏ مطبوعات،در یک جامعه اسلامی و در یک نظام‏ انقلابی مثل ایران باید در یک سطح بالاتر و دیگری‏ قرار گیرد.آزادی که برای حقیقت و راستی نباشد چه فایده‏ای دارد؟اطلاعاتی که مفید نبوده و بر عکس مضر هم باشد به درد کدام جامعه‏ می‏خورد؟کمیت مطبوعات و ازدیاد آن با کیفیت و تنوع آزاد و عقیده دو چیز کاملا متفاوت است.

فرهنگ ما به چه کسی تعلق دارد؟چه کسانی تصمیم‏ می‏گیرند که ما چه بخواهیم و چه چیزی بشنویم؟ آیا یک رشته نظام‏های مطبوعاتی و ارتباطی یک‏ گروه مقررات و قوانین و عادات فقط به دلیل اینکه‏ سال‏ها در اروپا و آمریکا مدنظر بوده و عملی شده‏ ذاتا می‏تواند خوب و مطلوب باشد؟تناقض و تعارض بزرگ عصر ما این است که ما به«آزادی‏ بدون قدرت و اقتدار»دلخوش هستیم همه آزادند بخرند و بفروشند و بخوانند ولی فقط آن چیزهایی‏ که در دسترس ما گذاشته‏اند و در چهارچوب نظام‏ حاکم است.آزادی با مشارکت در قدرت مربوط است و قدرت ذاتا جلوه‏ای از حق است.

کیهان فرهنگی:سپاسگزاریم